

لا إله إلا الله محمد رسول الله

داعشی در افغانستان

از افسانه تا واقعیت

لا إله إلا الله

عبدالناصر نورزاد



داعش در افغانستان

از افسانه تا واقعیت

عبدالناصر نورزاد

فهرست مطالب

- سخن نخست برای حل یک معما ۱
- بررسی استراتژی ظهور داعش در افغانستان ۵
- پیچیدن نسخه ی داعش از درون طالبان صورت می گیرد ۱۱
- بیرق سفید طالبان به بیرق سیاه داعش مبدل خواهد شد؟ ۱۷
- نگاه ابزاری داعش به گروه تروریستی خارجی در افغانستان ۲۲
- داعش مصنوعی، طالبان و شمال افغانستان ۲۷
- طالبان برای ظهور داعش رخ عوض می کند ۳۳
- سنجش عملکرد پدیده داعش در افغانستان ۴۴
- کارت داعش خراسان در بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی ۵۱
- بازی طالبان با کارت داعش ۵۹
- با داعش نام نهاد، چه اهدافی برای آینده دربرنامه است ۶۳
- فرجام سخن ۷۶

سخن نخست برای حل یک معما

داعش در افغانستان، تنها در مراحل ظهورش یک واقعیت بود اما رفته رفته به میزان کاهش توانمندی نظامی آن، نامش نیز افسانه شد. اما یک چیز حقیقت مبرهن است که از نام داعش برای کسب منافع، منابع و امتیازگیری های بی پایانی استفاده صورت گرفته و می گیرد.

داعش در افغانستان دقیقا بعد از سال ۲۰۱۶ سر زبان ها شد. داعشی که ابتدا در شرق افغانستان پایگاه هایی داشت و به تدریج به مناطق غرب، جنوب و شمال و شمال شرق افغانستان، نیز گسترش یافت. امروز در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، داعش یک موجود واهی است و تنها از نام آن استفاده تبلیغاتی صورت می گیرد. در حالیکه هیچ داعشی وجود ندارد و حتی در دور دست ترین نقاط پایگاه های سنتی آن، به کلی ریشه کن شده، طالبان، امریکا و سایر قدرت های بزرگ با نام آن بازی می کنند. پس هدف از این بزرگ نمایی چیست؟

داعش امروز، در درون طالبان و برای جذاب ساختن بازی موش و پشک و سریال دنباله دار، بازی بزرگ جدید، بیرون شده و امروز در تحت حمایت طالبان و به خصوص شبکه حقانی، دست به حملات می زند و قدرت آن بزرگ نمایی می شود. جالب است که افغانستان تحت دیکتاتوری ظالمانه طالبان که پرنده در هوا و دیگران در زمین، یارای نفس کشیدن ندارند و رژیم

اختناق گر و پولیسی طالبان، در تمام لایه های جامعه نفوذ کرده، پس چگونه ممکن است، داعش قدرت عملیاتی یابد و دست به عملیات های پیچیده نظامی و تروریستی بزند؟!

قرار قراین و شواهد کافی، داعش خود طالب است و تحت حمایت آن به اشاره بیرونی ها برای پیشبرد رقابت های خونین میان ابرقدرت ها استفاده می شود. مرکز سوق و اداره آن، در لوگر و تحت نظارت شبکه قاری هارون است که برای انجام عملیات های تروریستی گاهگاهی به رهنمایی شبکه حقانی، به داخل شهرها برده شده و عملیات انجام میدهد. الی ختم شدن عملیات ها که برای اهداف خاصی طراحی می شود، این سلول های تروریستی داعشی تحت مدیریت شبکه حقانی بوده و از حمایت و محافظت آن، برخوردار است.

داعش در شمال از بدنه های خفته تروریستی مربوط گروه طالبان، سربلند کرده و در حال حاضر از شبکه ها و حرکت های اسلامی تندرو از کشور های آسیای میانه به سربازی گیری می پردازد. منبع تمویل داعش معلوم نیست، چون اول اینکه داعشی با قدرت سابقش در سوریه و عراق وجود ندارد تا آن را حمایت کند و دوم اینکه اگر وجود داشته باشد، رساندن کمک از سوریه و عراق تا افغانستان، کاریست بسا دشوار و حتی نا ممکن. در مسیر راه از جانب سوریه و عراق، دو دشمن بسیار سر سخت داعش قرار دارند، ایران و روسیه و کشور های آسیای مرکزی که همه از داعش هراس دارند و نگران گسترش فعالیت های آن هستند. پس این داعش از کجا تمویل و حمایت می شود؟

حتما باید کاسی ای زیر نام کاسه باشد و رازی در میان باشد که از دید عام مردم و دولت های مورد هدف ممکن، به دور باشد.

داعش با وجود ثروت هنگفت مالی در سوریه و عراق شکست خورد و خلافت آن به اضمحلال رفت، همه ی دارو ندارش را در نتیجه جنگ ها و فشار های سنگین نظامی از دست داد، چگونه ممکن است که حالا در افغانستان لانه باز کرده باشد؟! اصلا معمای پدیدآوری داعش در افغانستان چه است؟ که امروز حضور نا مری دارد و کسی آن را نمی بیند. نه جغرافیای را در تسخیر دارد و نه هم امکانات مالی را که عقبه حمایتی آن را فراهم آورد، پس این داعش در کجا است و چگونه دست به عملیات های نظامی می زند؟

حتما برنامه ای است که این بازی چنان ماهرانه پیش برده می شود. یا شاید هنوز هم زوایای پنهان این پدیده به درستی روشن نشده است. برای این به باور نگارنده، داعشی در افغانستان وجود ندارد و تمام این بازی برای تقویت موقف قدرت های بزرگ در منطقه است. بیشتر کشور های غربی از کارت داعش برای ضربه وارد کردن به رقبای شانگهای شان، بهره می برند. طالب در این میان، نقش تسهیل کننده دارد و مکلفیت دارد تا داعش را در شمال مستقر ساخته و آماده خیز بعدی به سوی آسیای مرکزی نماید. به این حساب است که ما همواره طالب و داعش را دوروی یک سکه می نامیم. باور من این است که داعش تنها در ذهنیت ها وجود دارد و وجود عینی آن تا هنوز ثابت نشده است. داعش تنها یک اختراع لفظی است و تفاوتی میان طالب و داعش نیست. پس طالب هم خود داعش است و هم طالب. داعش

را برای کسب امتیاز، افزایش بحران امنیتی در آسیای مرکزی، سرکوب غیر طالب و غیره استفاده می کنند. پس داعشی وجود ندارد و همه تبلیغات برای تحت تاثیر قرار دادن ذهنیت های مردم برای سناریوی های بعدی است. عقیده من این است که داعش را فقط روی صفحه های مطبوعات برجسته ساخته اند و نامی از آن باقی است وبس. عجیب است که داعش امروز تنها قدرت عملیاتی دارد اما از ماهیت فزینگی، پایگاه ووجود عینی آن، خبری در درست نیست. من در بخشی از این کتاب به چگونگی استفاده از کارت داعش از طرف قدرت های بزرگ و هم طالبان پرداخته ام تا قدری روشن شود که داعشی وجود ندارد و اگر یک اختراع لفظی همواره سر زبان ها است تنها برای اهداف استخباراتی و عملیاتی مورد استفاده قرار می گیرد. اما یک چیز را باید همیشه مدنظر داشت که داعش امروز بسیار متفاوت تر از گذشته عمل می کند که این مسئله باعث شده تا همه به ماهیت آن سوظن داشته باشند. داعشی که امروز طالبان و امریکا بزرگ نمایی می کنند، به مراتب قوی تر از القاعده و خود طالبان است. از یک طرف طالب داعش را انکار می کند و آن را دست کم می گیرد و از جانب دیگر، بر ضد آن عملیات می کند و آن را خطر برای امارت طالبانی خود حساب می کند. امریکا می گوید داعش تا شش ماه آینده قدرت عملیاتی و تخریبی پیدا خواهد کرد، در حالیکه هیچگونه تحرکی در برابر آن ندارد و با رژیم طالبان نیز مراداتی دارد و بواسطه آن بازی موش و پشک داعش را پیش می برد. همه بازی های استخباراتی اند و تنها وسیله آنهایی استند که از ماهیت و اصل بی خبر اند و در عمق ماجرا قرار ندارند.

بررسی استراتژی ظهور داعش در افغانستان

در اوایل نام داعش با گسترده تر شدن دامنه فعالیت های آن، قابل باور بود. بعد ها با آشکار شدن ماهیت آن، بازی های چند پهلو، حمایت قدرت های بزرگ از آن و طرح بزرگ سازی داعش منحنی ابزاری در خدمت منافع امریکایی در خاور میانه، جنوب و آسیای میانه، این گروه به یک رمز و معما مبدل شد. اگرچه داعش از لحاظ عملکردی و ساختاری دیگر یک پدیده ی نیست که وجود عینی داشته باشد و هیچ نشانه ای از آن در حضور عینی آن در یک جغرافیا مخصوصا افغانستان وجود ندارد، اما شبیح آن، همچنان بر فضای ملتهب افغانستان در چرخش است. به تازگی روزنامه واشنگتن پست به نقل از اسناد فاش شده امریکا گزارش داده است که افغانستان بار دیگر به مرکز تروریسم و هماهنگی داعش تبدیل شده است. به اساس این گزارش که بر مبنای ارزیابی سری پنتاگون، استوار است، نشان می دهد که گروه داعش قصد دارد با استفاده از خاک افغانستان، حملاتی را در اروپا و آسیا برنامه ریزی کند. نگارنده قصد دارد تا بر ماهیت و چگونگی شکل گیری داعش و مراحل تکوین استراتژی ظهور آن، اشاراتی داشته باشم. به گونه مقدمه قصد ما بررسی استراتژی ظهور داعش در افغانستان در چند مرحله است. با این کار هدف ما روشن سازی ابعاد خفته و پنهان این پدیده در کنار سایر گروه های تروریستی است. چنانچه هویدا است پدیده داعش در افغانستان در چند مرحله ظاهر شده و دارای یک استراتژی مخصوص می باشد. به زعم

نویسنده، مرحله گذار استراتژیک برای داعش جهت مبدل شدن به یک قدرت قابل ملاحظه از لحاظ نظامی و عملیاتی مختلف بوده، اما این مراحل باهم پیوسته و ارتباط تکوینی داشته اند. در واقع، این ارتباط تکوینی بوده که زمینه حضور و ظهور آینده آن را مساعد ساخته است. این مرحله قرار ذیل اند:

اول- مرحله استراتژیک سربازی گیری و اشاعه افکار داعشی: در این مرحله داعش تلاش کرده تا از میان مردم محل برای خود سربازی گیری کند. در مرحله های بعدی از این سرباز ها برای خلق صحنه های وحشت استفاده زیاد می شود. مثلا بیشتر با رژه های نظامی، گشت و گذار سربازان با تجهیزات نظامی در دل مردم وحشت و اضطراب را ایجاد می کنند. با این کار داعش در تلاش بوده تا اندیشه داعش گسترش یابد. اندیشه داعشیزم تنها برای گسترش خلافت به سبک داعشی فکر میکند. مرحله استراتژیک سربازی گیری و اشاعه افکار داعشی، مرحله وار در فضای فکری و مذهبی افغانستان، در گردش بود. در محیط های مذهبی و عقیدتی مانند مسجد، صنوف درسی مذهبی، دانشگاه ها و انستیتوت های نیمه، داعش بیشتر به سربازی گیری می پرداخت. با ملا ها و افراد دارای تفکر مذهبی همواره ارتباطی های داعش تماس می گرفتند و آن ها را بواسطه پول، هدیه و یا اشتراک نظر در خصوص ایجاد خلافت اسلامی داعشی، جذب صفوف داعش می نمودند. به این ترتیب فضا برای جذب عناصر رادیکال، برای حمایت و پشتیبانی از تفکر داعشی

وسیله می شدند. چنانچه در چندین مرحله در زمان جمهوریت، استادان دانشگاه ها، ملا ها و عناصر پرنفوذ در جامعه، بعد از جذب به صف داعش، به مبلغین مشهور این گروه مبدل شده بودند و بعد از کار تعقیبی توسط نیروهای امنیتی، گرفتار و به جرم خود اعتراف نمودند.

دوم- مرحله استراتژیک ثبات و اثبات عملیاتی: در این مرحله داعش با استفاده از عناصر جذب شده، به تحرکات تروریستی و عملیات های نظامی، مخرب نظیر بمب گذاری ها، حملات انتحاری و حملات مسلحانه، ترور اختطاف و تسخیر بعضی از نقاط، چپاول بانک ها، منابع پر درآمد، دست زده و معمولا در نقاط صعب العبور به ایجاد پایگاه های نظامی و سوق الجیشی، دست می زدند. در این مرحله داعش در تلاش است تا اثبات وجود خویش را ثابت کرده و نشان دهد که یک طرف نظامی قابل توجه است. داعش در تلاش است تا با استفاده از خشونت و قساوت، حضور خویش را به منصفه حضور برسانند. مرحله ثبات، مرحله ای است که داعش با وجود استقرار در مناطق دور دست و صعب العبور، به ثبات و تعیین جایگاه نظامی خود دست می زند. توان نظامی داعش در این مرحله شاید تنها مختص به یک نقطه خاصی نیست، بل با ایجاد مفرزه های عملیاتی، وضع الجیش، استقرار قرار گاهی، مرکز فرماندهی برخوردار است.

سوم- مرحله استراتژیک ظهور و قدرت نمایی: در این مرحله چون داعش توانسته از مرحله قبلی موفقانه عبور کند، بنا توانسته ظهور و حضور خود را

نشان داده و تثبیت کند. متعاقب آن قدرت نمایی آن به اساس مراحل قبلی صورت می گیرد. زمانیکه عملیات ها در زمان معین آن صورت گرفت، قدرت داعش بلامنازع است و منحنی یک قطب نظامی، شناخته می شود. در این مرحله بیشتر از پیش روی گسترده سازی دایره عملیات ها تمرکز صورت می گیرد. یعنی داعش در تلاش است تا حضور خودش را در همه جا داشته باشد و در همه جا توان انجام عملیات های تخریبی و تروریستی را پیدا کند.

چهارم- مرحله استراتژیک ایجاد اتحاد استراتژیک و فکری با سایر گروه های تروریستی: در این مرحله چون قدرت عملیاتی داعش و توانمندی نظامی آن به حد اعلی رسیده است و به یک قدرت قابل توجه مبدل شده است، بنا تمام آن گروه های تروریستی که به اساس ایدیولوژی مشترک با داعش تمایل اتحاد فکری و عملیاتی نشان میدهند، در کنار داعش قرار گرفته و از توان عملیاتی و مالی آن به واسطه سلول های مخفی و عریان، استفاده می برند. این گروه ها با بیعت با رهبر داعش در صفوف آن قرار گرفته و یا اینکه با توجه به توان نظامی آن و به تحلیل رفتن قدرت نظامی خودشان مجبور می شوند تا با داعش یک جا شوند. از طرف دیگر، داعش با استفاده از فرصت تلاش می کند تا با جذب آنها در مفرزه های عملیاتی خودش، صفوف نیروهایش را تقویت کرده و ساحات عملیاتی خود را گسترش داده و وسیع بسازد.

پنجم- مرحله استراتژیک تعرض فعال برای تسخیر جغرافیا و ایجاد توازن: در این مرحله بر علاوه قدرت جنگی و عملیاتی، توان رزمی، تعداد پرسونل

نظامی، ساحات جغرافیایی بیشتر، گسترده شدن فضای عملیاتی، انکشاف وضعیت به سوی تعرض فعال می باشد. در نتیجه تعرض فعال است که جغرافیای بیشتر در کنترل داعش می آید و آن را تسخیر می کند. با تسخیر جغرافیای بیشتر قدرت نفوذی داعش گسترش یافته و ایده خلافت تسهیل شده و دیگر به ایده تمام پسند مبدل می شود. در مرحله تسخیر جغرافیا، استقرار نظام قضایی، صحتی، حکومت داری و اداری، جنگی و تبلیغاتی در دستور کار داعش قرار می گیرد. در این مرحله داعش با ایجاد توازن در ساختار هایش، از لحاظ توان نظامی می تواند در هر نقطه با دشمنش مقابله کند و به آن ضربه وارد کند. در این مرحله عملیاتی داعش ثابت و قابل اتکا است و میتواند از آن در مواقعی که نیاز می بیند استفاده اعظمی نماید.

ششم- مرحله استراتژیک استقرار خلافت داعشی با جغرافیای معین: این مرحله که در عراق و سوریه اتفاق است، بیشتر قابل مکت است. اما در افغانستان داعش چنین مجالی را نیافت. اما ممکن با سروصدهای مبنی بر قوت گیری داعش این مرحله نیز در افغانستان اتفاق بیافتد. اتفاق های سیاسی، نظامی، اقتصادی همه در این مرحله هر گروه را مجبور به ایجاد ساختار های می کند و ممکن است در یک مرحله همه ساختار روی کار نیابند. اگر چه ضرورت به استقرار هر نظم سیاسی، مستلزم استقرار اداره حکومت داری است و داعش در سوریه و عراق توانسته بود چنین نظمی را بوجود بیاورد، اما بر مبنای شرایط صورت می گیرند و آن زمانی است که

داعش جغرافیای وسیع، قدرت عملیاتی بلند، تعداد پرسونل بیشتر و توان اقتصادی بلند با در تسخیر داشتن منافع فعال در آمد اقتصادی را در اختیار داشته باشد. در ضمن، چون داعش تمام جریان های مخالف خود را خاموش ساخته و به یک قدرت مبدل شده است بنا نظام اداری را خودش بوجود می آورد و بر جغرافیای خاصی حکومت می کند.

در نتیجه می توان گفت که با مدنظرداشت عملکرد داعش در گذشته و جنایاتی را که این گروه در سوریه و عراق انجام داده و حضور اندکی که در جغرافیای افغانستان داشت، میتوان استراتژی های این گروه را تخمین زد. اما چون این داعش در افغانستان صورت ساختگی دارد و وجود عینی آن با ایدیولوژی داعشی، وجود ندارد، بنا در حال تکمیل مراحل تکوین استراتژیک خود است. چون این گروه از ابتدای ظهورش در افغانستان ناکام بود، بنا تنها نظام طالبانی است که می تواند این گروه را دوباره زنده ساخته و برنامه های امریکا و سایر متحدانش را عملی سازد. آنچه که از مراحل تکمیل استراتژی های داعش در افغانستان بحث شد در واقع، با اتکا به عملکرد این گروه از زمان ظهورش بوده که باعث شده تا قدرت عملیاتی بیشتر پیدا کند و به مانور نظامی دست بزند. شرایط تکمیل این استراتژی نیز وابسته به وضعیت است. ممکن در افغانستان فرصت پیدا نکند تا پیاده شود و امکان دارد این فرصت را زود تر بدست آورد.

پیچیدن نسخه ی داعش از درون طالبان صورت می گیرد

شبکه حقانی، گروه ملایعقوب و دفتر قطر و گروهی به رهبری ملاهیبت الله، سه ضلع اصلی نبرد برای قدرت و ثروت در درون رژیم طالبان استند. در کنار آن تعبیه در برابر تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره های که در میان طالبان استند، هرروز بیشتر محسوس است. تا حال آنچه شنیده می شد در سطح افوا و شایعات می گنجید، اما حال با اظهارات علنی سران طالبان، دیگر اختلاف و تقابل میان طالبان یک امر غیر قابل انکار است.

سطح این اختلافات بسیار بلند و میزان تقابل میان طالبان تنها منحصر به مسئله قدرت و ثروت نیست. دعوای درونی طالبان، البته محدود به اختلافات فکری نیست و به تفاوت های نژادی و قومی هم مربوط می شود. بسیار تحلیل های وجود دارد که نشان می دهد طالبان، دچار از هم گسستگی ایدیولوژیک شده اند و این مسئله اختلاف و تقابل میان آنها در واقع، گم رنگی ماهیت ایدیولوژیک این گروه را نشان میدهد. مرز میان پشتون ها و قبایل مختلف آن، تاجیک و ازبیک ها و حتی هزاره های که در صفوف طالبان جای داشتند، میزان این تقابل و تصادم را در میان طالبان به سطح قابل ملاحظه ی بلند برده است. حتی احتمال یک درگیری خودی میان طالبان در بسیاری مواقع محسوس است. باید این اختلافات را جدی گرفت. زیرا این اختلافات تا حدی پیش رفته است که برخی آنها را فرصت های برای داعش جهت جلب نیرو از میان طالبان دیده اند؛ اما گزارش های دیگری نشان می دهد، مقامات

ارشد و زیرگروه‌های طالبان تنها کسانی نیستند که در روند اداره کشور دچار مسئله شده‌اند. در میان در تشدید این اختلافات، دست های بیرونی همانند شکل دهی جنبش طالبان نیز، شامل است. من قصد دارم چند احتمال را در صورت تداوم این اختلافات برجسته ساخته و تصویر ناشی از به وقوع پیوستن آن را، مختصراً بنویسم.

اول- سه ضلع اصلی قدرت در درون طالبان که عبارت اند از شبکه حقانی، گروه قطر- ملا یعقوب و گروه ملا هیبت الله رهبر طالبان است، در یک تصادم دائمی قرار گرفته اند. هر سه گروه بر سر تصاحب قدرت، ثروت و تعامل با دنیا اختلاف های جدی دارند. هرچند طالبان از ظاهر شدن این اختلاف ها نگرانی دارند اما این اختلافات حالا همگانی شده و رده های بالایی و صفوف طالبان را فرا گرفته است. در این میان جریان ملا هیبت الله رهبر طالبان، قوی تر عمل کرده و سکان قدرت را در دست دارد. دو بخش دیگر مانند حقانی ها و گروه قطر، در رده های دوم و سوم، قرار دارند. حقانی ها جنگجویان بیشتر دارند و گروه قطر سیاسی تر عمل میکند؛

دوم- تمایل هرگروه بر سر تعامل با دنیای بیرون، متفاوت است. نسل پیر طالبان مانند گذشته عمل میکند و ایدیولوژیک تر برخورد دارد. اما نسل جوان که شامل حقانی ها و گروه قطر است، خواستار نرمش و تعامل با بیرون است و ملایم تر عمل می کند. نسل جوان طالبان که شامل حقانی ها و گروه

قطر می شود، با حفظ قدرت و ساختار تک قومی آن، خواستار بقای رژیم است و ایدیولوژی را کنار گذاشته است. این گروه تعامل با امریکا و متحدانش را برای بقای طالبان در قدرت، حتمی می داند و تلاش دارد تا وارد تعامل با امریکا و متحدانش شود؛

سوم- گروه حقانی همزمانی که خواستار تعامل با امریکا و متحدانش است، با القاعده و گروه های تروریستی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی، انصار الله تاجیکستان و جنبش اسلامی ازبیکستان، همنوایی دارد و از قوت آنها در مبارزه و مقابله با سایر گروه های طالبان استفاده می برد. اما گروه قطر پی برده که باید با امریکا وارد تعامل شود. اگر با امریکا تعامل نکند، دیر یا زود حقانی و یا گروه قندهار آن را از صحنه سیاسی می بردارند. داعش نیز از میان شبکه حقانی سر بلند کرده است و به یک قدرت مبدل می شود. این موضوع گروه قطر و قندهار را در یک جبهه سومی قرار میدهد که به شدت قابل نگرانی است. جریان قندهار به رهبری هیبت الله رهبر طالبان با خشونت و شدت بیشتر عمل میکند و هرگونه مخالفت را در میان طالبان سرکوب می کند. به همین دلیل بیشتر قدرت هم در دست گروه قندهار است. گروه ملا یعقوب وزیر دفاع طالبان و گروه قطر به رهبری ملا برادر، خواستار تعامل سازنده با دنیا استند تا هم رژیم طالبان بقا بیاورد و تداوم پیدا کند و هم آن ها از خطر اضمحلال سیاسی، کنار بمانند. ممکن در آینده ها این اختلافات باعث

کودتای درونی در میان طالبان شود و یاهم گروه قطر و ملایعقوب با جریان های مخالف طالبان، تفاهم کرده و حکومت مشترک تشکیل دهند؛

چهارم- عملکرد خشن و توأم با خشونت گروه قندهار به رهبری ملاهیبت الله باعث شده تا گروه قطر و ملایعقوب از نحوه تقسیم قدرت و ثروت، امکانات و تجهیزات نظامی بجا مانده از حکومت پیشین، قاچاق مواد مخدر و سیاست های تندروانه ملاهیبت الله انتقاد کنند و به انزوا بروند. این نارضایتی در این روزها بیشتر شده و موجب شده تا در صفوف طالبان، تغییراتی بیاید. بیشتر تلاش شده تا گروه های قطری و ملایعقوب در تعاملات قدرت و ساخت نظام طالبانی، کنار زده شوند و افراد وفادار به رهبر بی نام و نشان طالبان، سپرده شود؛

پنجم- طالبان کم کم از یک شکل و ساختار قوی ایدیولوژیک بیرون شده و به یک گروه منقطب و انشعابی مبدل می شوند. ساختارهای که یک طیف آن را عملگراها و طرف دیگر را ایدیولوژیک های اصول گرا شکل می دهند. این طرز برداشت حکومت کردن در میان طالبان باعث شده تا حجم اختلافات در میان گروه بیشتر شود و وحدت فکری و ایدیولوژیک آن ها از بین برود. در حال حاضر تصور عام این است که این گروه یک پارچه عمل می کند، در حالیکه در درون این گروه، شکاف های عمیقی ایجاد شده که می تواند باعث

اضمحلال این گروه در آینده شود. در این صورت حتی ساختار به شدت قومی و تنگ نظرانه پشتوان والی نیز مانع فروریخت گروه طالبان نخواهد شد.

ششم- اختلافات میان طالبان، چهار احتمال به همراه خواهد داشت:

اول- کودتای درونی از طرف یک ضلع درگیر در میان طالبان که مانند گروه قطر و ملایعقوب، شبکه حقانی و گروه قندهاری ها به رهبری هیبت الله باشد. معلوم می شود که این احتمال کم کم تحقق یافته و امکان تحقق آن بیشتر می شود. خطر تصادم هر لحظه محسوس است و قدرت سیاسی طالبان، کماکان در معرض فروپاشی و فروریخت قرار می گیرد؛

دوم- در نتیجه اختلافات روز افزون در میان طالبان، داعش از درون آن بیرون شده و به یک قطب قدرت در شمال افغانستان مبدل خواهد شد. در این صورت، کار و ساحه عملکرد برای طالبان، دشوار خواهد بود. جنگ شدت بیشتری پیدا خواهد کرد و چالش های طالبان در امر حکومت داری بیشتر خواهد بود. امنیت به کلی مختل می شود و مداخله بیرونی بیشتر خواهد شد. این کار میدان افغانستان را دچار انقسام بیشتر در نحوه بازی گرو کنش گری خواهد ساخت. وضعیت بازی پیچیده شده و به یک قضیه چند عاملی مبدل خواهد شد؛

سوم- تقسیم اراضی در میان طالبان و تشکیل جداگانه ساختارهای قدرت در میان این گروه، یک امر حتمی و غیر قابل انکار است. به این ترتیب داعش ضلع سومی و گروه های مقاومت ضد طالبان، ضلع چهارمی خواهد بود. جغرافیای افغانستان به چند دسته تقسیم خواهد شد؛

چهارم- با بلند رفتن میزان رقابت در میان طالبان، هر شاخه این گروه بیشتر تلاش خواهد کرد تا منابع بیشتر قدرت و ثروت را در اختیار گیرد. این درگیری باعث می شود تا امنیت کل منطقه مختل شود و سایر گروه های تروریستی از این وضعیت به نفع خودشان و اجرای عملیات های تروریستی فرامرزی افغانستان، استفاده کنند.

بیرق سفید طالبان به بیرق سیاه داعش مبدل خواهد شد؟

طرح داعش سازی شمال با انتقال نیروهای فصیح الدین، یک مرحله دیگر اجرایی شد. به این علت که طرح انتقال داعش و شکل دهی آن از درون طالب، یک اقدام از قبل تنظیم شده بوده که مرحله به مرحله تطبیق می شود. همواره از فصیح الدین به عنوان یکی از پایه های اساسی خلافت خود خوانده خراسان یاد می شود. داعش در یک بازه ی زمانی دوباره سر بلند می کند و به یک تهدید وجودی در برابر امنیت منطقه مطرح می شود. داعشی که ریشه در تفکرات طالبی دارد و با این گروه وجوه اشتراکات فراوانی دارد، یک مرحله فراتر قدم می گذارد. با فرستادن نیروهای فصیح الدین به شمال زیر نام اختلاف با وزیر دفاع و مسایل قومی از یک طرف کلاه داعش را سر تاجیک ها می گذارند و از سوی دیگر، داعش را چاقتر ساخته و به یک تهدید بلند مبدل می سازند. فصیح الدین که خود رییس ستاد ارتش طالبان است، ماموریت دارد تا بدون کوتاهی این وظیفه را انجام دهد. گفته می شود ۲۰۰ تن از نیروهای وی که در واحد هوایی بعداز حاکمیت طالبان، جابجا شده بودند، حالا در یک اقدام به یک وضع الجیش شمال که نقطه اساسی در بازی های استخباراتی در منطقه است، اعزام می شود. این دو صد تن که اکثریت افراد با تجربه جنگی فراوان اند، در این مدت تحت آموزش قرار داشته تا به مجرد اعزام شدن به بدخشان، بیرق سفید طالبان را به بیرق سیاه داعش معاوضه کنند. مامور اجرای این طرح فصیح الدین است که گذشته مشکوک

دارد و پرونده های زیادی در امنیت ملی جمهوریت دارد و توسط ریاست های مختلف این ارگان در سال های گذشته پول های فراوانی را برای تطبیق اهداف داعش دریافت کرده است. حتی به اساس اخبار نشر شده پس از چندین بار محاصره شدن، توسط بخش های خاصی از این ریاست نجات داده شد و به محل امنی انتقال یافت. به نقل از اطلاعات نشر شده، فصیح الدین رییس ستاد ارتش طالبان که از جمله محدود تاجیک ها است، توانسته به حمایت حلقات خاصی در میان طالبان پشتون تبار، دوام بیاورد و در مقامش ابقا شود. نیروهای تحت امری برای مدت طولانی تمویل شده و برای آینده برنامه های داعش سازی در افغانستان تحت حمایت بوده است.

اینکه وزیر دفاع طالبان صلاحیت اعزام این نیروها و تبدیلی فصیح الدین را جز برنامه های بزرگ اند، داشته باشد، چندان منطقی نیست. همین ملایعقوب خود با دارو دسته اش، ماموریت دارند تا در چوکات وزارت دفاع طالبان، طرح بیرون کشیدن داعش از درون طالبان را اجرایی سازند. در گذشته نیز سرو صداهای مبنی بر ساخت تاسیسات در شمال افغانستان و در نزدیکی های مرز با چین و تاجیکستان، توسط وزارت دفاع طالبان وجود داشته است.

حال ظاهرا اختلافات قومی و درونی طالبان را بهانه قرار داده اذعان می شود که گویا این نیروها و یا حتی در آینده های نزدیک اعزام سایر نیروهای غیر پشتون و عمدتا تاجیک تبار و ازبیک، به علت اختلافات تباری صورت می

گیرد، در حالیکه نفس مسئله جابجایی و اجرایی ساختن طرح داعش سازی در شمال افغانستان است.

اما نقش فصیح الدین و نیروهایش در این مانور چه خواهد بود؟

قاری فصیح‌الدین فطرت، رئیس ستاد ارتش طالبان که بلندپایه‌ترین مقام تاجیک در ساختار نظامی این گروه است، در استان بدخشان متولد شده است و حوزه نفوذش در دوران جنگ با حکومت سابق افغانستان، شامل استان‌های شمال شرقی بود. فصیح‌الدین در استان‌های بدخشان، بغلان و شهرستان بلخاب استان سرپل در میدان جنگ با مخالفان طالبان حضور داشت، اما نتوانست به موفقیت برسد. اما حالا در برنامه است تا با اعزام نیروهای وی، اجندای داعش در شمال افغانستان تطبیق شود. داعش در حال شکل‌گیری است. تنها نیروی که می‌تواند بنا بر بلدیت جغرافیا در شمال افغانستان، موثریت خاصی داشته باشد، همین نیروهای فصیح‌الدین خواهد بود. این طرح می‌تواند با امکانات وسیعی که از جانب طالبان در منطقه مهیا شده، اجرایی شود. داعش نمی‌تواند از فاصله‌های دور بیاید و در شمال افغانستان، سنگر بندی کند. در عوض، نیروی مانند طالبان باید با ایجاد امکانات مورد نیاز، می‌تواند به استقرار آن در شمال افغانستان پردازد. در این برنامه قرار شواهد، وزارت دفاع طالبان، نقش مستقیم دارد و در برنامه است تا داعش را با فراهم آوری امکانات برای مختل ساختن امنیت در آسیای

مرکزی و مرز چین، آماده سازد که اعزام نیروهای جنگ دیده و دارای تجارب نظامی فراوان، یکی از همین ماموریت ها است.

اگر چه گفته می شود که رئیس ستاد ارتش طالبان اقتدار لازم را در سایر موارد ندارد و منزوی شده است، اما ماموریت اصلی وی، بزرگ سازی و تقویت داعش در شمال افغانستان است. برخی اصطلاح «بیر کاغذی» را برای قاری فصیح الدین به کار می برند، زیرا به عنوان رئیس ستاد ارتش قدرتی ندارد. تنها ماموریت وی اجرایی ساختن طرح داعش در شمال افغانستان است و به همین لحاظ، رئیس ستاد ارتش طالبان هیچ سفر کاری به استان های پشتون نشین نداشته است و تنها به استان های بدخشان، بلخ، سرپل، قندوز، پنجشیر، بامیان و نورستان سفر کرده است. بیشتر سفرهای رئیس ستاد ارتش طالبان به بدخشان صورت گرفته است. به این حساب گفته می شود که حضور فصیح الدین در وزارت دفاع طالبان بیشتر جنبه نمادین دارد تا حضور اجرایی. در حالیکه حضور پشتون های شاخه درانی در وزارت دفاع طالبان پررنگ است و رئیس ستاد ارتش طالبان در بیشتر مراسم ها غایب است. حاجی مالی خان، معاون رئیس ستاد ارتش طالبان است و به نمایندگی از ریاست ستاد ارتش، با مقام ها و نیروهای طالبان در وزارت دفاع دیدار می کند. او از شبکه حقانی به این مسند گماشته شده است.

قاری فصیح الدین که عمدتاً فرمانده تاجیک تبار در میان طالبان است، ماموریت عجیبی را پیش می برد، در یک مثلث سه ضلعی همواره نقش بازی

کرده است. وی در ابتدای حضورش به عنوان فرمانده طالبان، مطرح بود پس از مدتی پرونده های وی از امنیت ملی حکومت پیشین افغانستان بیرون شد و پس از زمانی، در صدر لست رهبران داعش خواهد بود. از وی به عنوان یکی از پنج ضلع اصلی داعش خراسان در پهلوی جنرال جرات، صلاح الدین ایوبی، مخدوم عالم، مجیب الرحمن انصاری نام برده می شود که نقش اساسی را در شکل دهی داعش در شمال افغانستان به عهده دارد.

نگاه ابزاری داعش به گروه تروریستی خارجی در افغانستان

همواره از وجود بیست گروه تروریستی در خاک افغانستان حتی قبل از حاکمیت طالبان صحبت می شود، اما هیچ زمان به میزان سنجش امروز، تروریسم در خاک افغانستان لانه نداشته است. این نشان می دهد که این بار سفره افراط گرایی در افغانستان بیشتر از گذشته عجین شده است.

سقوط افغانستان به دامن تروریسم بین المللی و حاکمیت طالبان در این کشور، وضعیت را برای یک پروژه درازمدت اساس گذاری یک جغرافیای تروریستی با دولت تحت حمایت آن، مهیا ساخته است. هیچ تحلیلی در این خصوص نمی تواند خالی از مفاد باشد؛ به سان آن، هیچ تلاشی در جهت واکاوی وضعیت موجود نمی تواند صد درصد به واقعیت منطبق باشد. آنچه وخامت اوضاع را نشان میدهد، انکشاف وضعیت به سوی طالبانیزه شدن افغانستان است که خود زمینه ساز افراط گرایی و رادیکالیزم است و جغرافیای را در این خصوص برای آن آماده می سازد. تفاوت عمده در وضعیت این است که از یک سو این بار هیچ مقاومتی جبهه پی به سان مقاومت اول که جغرافیای را در کنترل داشت و دارای سازو برگ نظامی و فرماندهی مقتدر بود، در برابر طالبانیزه شدن افغانستان که مترادف به افراطی شدن آن است وجود ندارد و مانعی جدی فراروی آن دیده نمی شود و از سوی دیگر، داعش جایگزین القاعده در افغانستان شده است. اما مشابهاً این دور بازی این است که طالبان کماکان همانند گذشته به بازی نقش تسهیل کننده در این

برنامه می پردازند. در آن زمان هم طالبان برای القاعده و تروریست های خارجی محل امن فراهم می کردند، اما این بار داعش از درون خود این گروه سر بیرون می کند و متحدانش قدیمی اش را به خدمت سربازی می گیرد. تمرکز اصلی این مقاله این است که رابطه میان داعش فعلی و خودساخته که در یک تصویر بزرگ تر، محل امنیت منطقه ای خواهد بود را با موجودیت ایغور های که به عنوان یک سازمان منظم نظامی در شمال افغانستان، نضج می گیرند به بررسی بگیریم. زیرا رابطه ای میان داعش و ایغور ها در یک سطح تعامل نظامی و ایدیولوژیکی در حال شکل گرفتن است. داعش با اجندا های بزرگ تر منطقه ای ازهرگونه ابزاری استفاده می برد تا به مقصد برسد. ایغور ها در یک تصویر واضح تر، مانندگندم میان دو سنگ آسیاب گیر مانده اند. یا باید جز برنامه های بزرگ تر تروریزم بین المللی شوند و به دامن داعش خراسان سقوط کنند و یا هم جغرافیا عوض کنند. احتمال اولی بسیار وجود دارد زیرا ایغور ها و در کل جنبش اسلامی ترکستان شرقی از عملکرد طالبان راضی نیستند و هر لحظه امکان دارد طالبان برای بقای شان بر سر آنها معامله کرد و آن ها را تسلیم چین نمایند. اما احتمال تغییر جغرافیا کمتر محتمل است؛ زیرا در شرایط کنونی هیچ محلی امنی برای حضور و انجام فعالیت های تروریستی همانند افغانستان در منطقه وجود ندارد تا گروه های مانند ایغور ها بتوانند از آن منحیث یک محل امن برای انجام فعالیت هایش استفاده کند. داعش در سوریه و عراق یک پروژه شکست خورده است و امکان دوباره سربلند کردن آن، کمتر وجود دارد. داعش هم می خواهد در

سطح بزرگ تری از بازی مطرح شود و از هر فرصتی استفاده می برد. داعش می خواهد با بهره برداری از سرکوب اقلیت مسلمان ایغور توسط چین، خود را در سطح بین المللی مطرح کند. داعش با این کار می خواهد چند هدف راهبردی را همزمان نشانه گیرد: اول با چرخش ماشین رسانه ای داعش علیه بیجینگ، شهروندان و منافع چین در افغانستان هدف حملات بیشتری قرار خواهند گرفت. با این کار داعش می تواند برای افزایش جذابیت خود از آن استفاده کند. هر مقدار که جذابیت داعش بالا برود امکان مطرح شدنش در سطح بزرگ وجود دارد. داعش می خواهد در یک مرحله ی از بازی از مجبوری های گروه های تروریستی و تندرو و جریان های اسلامی به نفع منافع اش سود ببرد. به همین لحاظ داعش با تمرکز بر مساله سرکوب مسلمانان در چین اساسا نشان می دهد که تنها گروهی است که به این مساله توجه دارد و به انتقاد، تهدید و حمله علیه چین ادامه می دهد. از اینکه داعش در عرصه تبلیغات و رسانه ها، فعال ترین گروه در میان گروه های تروریستی است، بنا به تاریخ ۱۹ فبروری تمام روایت های ضد چینی خود را در یک سند جامعه گردآوری کرده و در یک جزوه تبلیغاتی ۱۱۷ صفحه ای با تمرکز بر چین و سرکوب اقلیت مسلمان ایغور نشر کرد. اگر به محتوای اصلی این جزوه تبلیغاتی توجه شود، به صراحت دیده می شود که هدف اصلی داعش بیشتر جذب ایغورها است تا بتواند در سایه همدردی و همبستگی با آنها، اهداف و جغرافیای عملیاتی خود را گسترش دهد و از نیروهای فعال و دارای تجربه جنگی که سال های بسیاری در جبهات جنگی قرار داشتند، استفاده ابزاری

کند. مثلاً این گروه روز قبل از آن نیز با نشر ویدیوی ۴۸ دقیقه‌ای آزادسازی ایغورها را یکی از بزرگ‌ترین اهدافش اعلام کرد. حتی داعش به ایغورها وعده داده است که می‌تواند جاه‌طلبی‌های این گروه را برای ستیزه‌جویی بیشتر در خاک چین در آینده محقق کند. این کار همزمان با دوستی بیشتر طالبان و پکن صورت می‌گیرد و نشان می‌دهد که برخی از جنگجویان جنبش ترکستان شرقی این موضوع را نگران‌کننده ببینند و تصمیم بگیرند که به رقیب اصلی طالبان، داعش بپیوندند. با این حال داعش هدف خوبی را انتخاب کرده و می‌داند که استفاده هوشمندانه از احساسات ضد چینی در میان ایغورها، منجر به گسترش ساحه نفوذ داعش در خاک چین نیز می‌شود. داعش در یک مرحله بعدی این تعامل را می‌خواهد با سایر گروه‌های ستیزه‌جوی اسلامی و مخالف دولت‌های آسیای مرکزی مانند جنبش اسلامی ازبیکستان، انصارالله تاجیکستان و سایر حرکت‌های مسلح تندرو که در حال حاضر وضع الجیش در افغانستان دارند، ادامه دهد. موضوع این بحث این بوده که چرا داعش در چنین اوضاع و احوالی به ایغورها علاقمند شده است و می‌خواهد از فرصت‌های باریک برای ایجاد ناامنی بیشتر در زیر زنج چین و حوزه شانگهای استفاده ببرد؟ تا این جای کار هدف واضح شده است که داعش از سرباز زر خرید و هم از احساسات و تعلقات فکری جریان‌های تندرو، استفاده ماهرانه می‌کند. ایغورها این بار به عنوان سرباز پیاده نظام داعش در خط دفاع از اجندا‌های قدرت‌های بزرگ خواهند جنگید. یا قربانی می‌شوند که بسیار احتمال دارد چرا که طرف مقابل (چین) با ظرفیت بلند نظامی و اقتصادی در

برابر این طرح ایستاده است و یا اینکه ممکن در یک بازه ی زمانی، منحنی یکی از ستون های تغییر ژئوپولیتیکی و امنیتی در دینامیک منطقه ای مطرح شود. در نوشته های بعدی تمرکز روی جنبش اسلامی ازبیکستان و انصارالله و تلاش داعش در جذب آنها خواهد بود.

داعش مصنوعی، طالبان و شمال افغانستان

طالبان در بیست ماه گذشته، متواتر حضور داعش در افغانستان را انکار کرده‌اند. حدس و گمان هایی در مورد اینکه آیا داعش در افغانستان وجود دارد یا خیر زیاد وجود دارد. اما اصل قضیه چه است و چرا داعش دارد به یک مسئله جدی و سرخط خبرها مبدل می شود؟ آیا واقعا داعش در افغانستان وجود دارد و یا اینکه طالبان، در تلاش اند تا پروژه داعش را اجندا قرار داده و جلب حمایت کشور های همسایه را نمایند؟ در ضمن، آنچه واضح است این است که اکثریت افراد طالبان تحت عنوان داعش، دسته جات جنگی را تشکیل داده و مهره های جدیدی از بازی در شمال افغانستان حساب می شوند.

این موضوع چند احتمال را با خود دارد:

اول: یا اینکه واقعا نصفی از جنبش طالبان، تغییر مسیر داده و از این پس زیر پرچم داعش فعالیت خواهند کرد تا شمال افغانستان را به مرکز تروریستی جنگجویان و جدایی طلبان خارجی مبدل سازند و خطرات جدی را متوجه امنیت ملی کشور های آسیای مرکزی، روسیه و به صورت مشخص چین نمایند و از این کمک های هنگفت مالی را نصیب شوند؛

دوم: یا اینکه هدف فعال ساختن هسته های تروریستی ایغوری در شمال افغانستان است تا باهدف قرار گرفتن از کنترل طالبان بیرون شده و بیشتر

خشن تر عمل کنند و مناطقی از شمال را تحت کنترل مستقیم خود بیاورند و به این ترتیب اعتماد به میان آمده میان طالبان و این گروه ها را از بین ببرند و منجر به پدید آبی یک جنبش تازه ای تروریستی در افغانستان شوند؛

سوم: یا واقعا داعش را متشکل از سایر گروه های تند رو تروریستی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی، جنبش اسلامی ازبکستان، انصارالله تاجکستان، چیچینی ها، عرب و پاکستانی ها، آماده ساخته اند، شرایط برای نا امن سازی بیشتر آسیای میانه، چین و منطقه باشد و بعدا به یک پروژه بزرگ تروریستی مبدل شود.

این می‌رساند که خطر پروژه داعش در واقع نشان دهنده اختلاف میان گروه طالبان است و یک بخش کلان از افراد طالبان، حال زیر پرچم داعش، برای اهدافی خاصی دست به جنگ می زنند، کاملا واضح است و در کندز و شماری از ولایت‌های شمال شرقی کشور با توجه به حضور جنگ‌جویان خارجی و نارضایتی درون قومی طالبان رو به افزایش است.

گروه‌های تروریستی در افغانستان با هدف‌های متفاوت، ولی با روش مشابه، در بیشتر موارد با طالبان پیش از این همکاری‌های داشته‌اند، اما این اتحادهای شان مقطعی و چالش‌برانگیز بوده است. قرار قرائن موجود، عملکرد طالبان در برابر گروه های تندرو تروریستی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی، جنبش اسلامی ازبکستان، انصارالله تاجکستان، چیچینی ها، عرب و

پاکستانی ها، بسیار ضعیف و عاری از علاقه بوده و این خود سطح بی اعتمادی میان طالبان و کشورهای مانند چین، آسیای میانه، روسیه و ایران را در منطقه کاهش داده و باعث می شود تا طالبان با گذشت زمان و قوت گیری این گروه های تروریستی و با توجه به عملکرد ناچیزشان، توان مبارزه با آنها را در شمال افغانستان از دست دهند و شمال افغانستان به یک پناهگاه امن، با نفوذ بیشتر و پایگاه قوی تروریستان بین المللی مانند گروه های تروریستی نظیر جنبش اسلامی ترکستان شرقی، جنبش اسلامی ازبکستان، انصارالله تاجکستان، چیچینی ها، عرب و پاکستانی ها شود و امنیت کل منطقه را تهدید کند.

چین باید عملکرد طالبان را با دقت بررسی کرده و قصد آنها برای سرکوب گروه های تندرو مانند ایغور ها را، زیر شک و تردید ببرد. که این خود منجر می شود تا چین از طالبان به نسبت عدم سرکوب گروه های تندرو اویغوری که در یک سال گذشته طالبان به رغم وعده های مکرر، آن را عملی نکرده اند، مایوس شود و بدیل مناسب آن را برای مقابله با جنبش اسلامی ترکستان شرقی که فعلا در شمال و شمال شرق افغانستان، پایگاه های امنی دارند، جستجو کند. با کشته شدن ایمن الظواهری، رهبری القاعده، در حمله هواپیماهایی بی سرنشین امریکا در شهر کابل بر نگرانی های چین، افزوده شده و احتمال ناامنی روبه رشد افغانستان را به واقعیت ها نزدیک ساخته است.

گزارش‌های متعددی وجود دارد که جنبش اسلامی ترکستان که اساس‌گذاران آن تندروان اویغوری‌اند، در بخشی‌هایی از ولایت بغلان پایگاه دارند و از نزدیک با طالبان همکاری می‌کنند که این امر باید موجب نگرانی جدی باشد و با دقت دنبال شود. طالبان نه به اساس تعهدات خود عمل کرده‌اند و ایغورها و سایر گروه‌های تروریستی را سرکوب کرده و از صفوف خویش بیرون کرده‌اند و نه هم اراده‌ی برای آن کار دارند. هدف طالبان صرفاً کمپی کردن وقت است تا چین و سایر کشور‌های منطقه را فریب دهند تا از یک طرف موجب جلب کمک‌های مالی آنها برای رژیم نیم‌جان خود شوند و از سوی دیگر، از حمایت این کشور‌های برای به رسمیت شناخته شدن رژیم شان استفاده نمایند.

حضور هواپیماهایی بی‌سرنشین در فضای شمال و شمال شرق کشور، گمانه‌زنی‌های زیادی را در خصوص افزایش خطرات ناشی از گروه‌های تروریستی مانند داعش و ایغورها، ازبک‌ها، تاجک‌ها، چیچینی‌ها و عربها قوت می‌بخشد، اما این احتمالات هرچه باشد، شمال افغانستان را آبدستن یک تحول می‌سازد. ممکن این تحول بدتر از فروپاشی نظام پیشین به دست طالبان باشد و افغانستان تحت کنترل طالبان را به جزایر کوچک و بزرگ تروریستان بین‌المللی مبدل سازد.

باید حوزه شانگهای چه باید کند؟

اول: از طالبان باید ضمانت های عملی مبنی بر مبارزه و پیکار برضد گروه های تروریستی بخصوص ایغور ها و سایر گروه های تندرو و تروریستی گرفته شود. تنها با اعلام مبارزه از سوی طالبان برضد گروه های تروریستی نمی توان خطرات روند رو به رشد این گروه را کاهش داد که این کار ممکن نخواهد بود؛

دوم: راه حل موثر تر، هدف قرار دادن هسته های اصلی آنها با اتکا به منابع اطلاعاتی انسانی است که میتواند با ایجاد ارتباط با فرماندهان محلی طالبان انجام شود. اگر موافقت آنها مبنی بر همکاری برای هدف قرار دادن هسته های ایغور ها مخصوصا در ولایت های بدخشان، بغلان و کندز گرفته شود، میتوان با هزینه های کمتر مالی، هسته های آنها را نابود کرد تا اینکه منتظر ماند تا طالبان، اقدامی اگر در برابر آنها بکنند که دور از امکان است؛

سوم: برای طالبان بسیار مشکل است تا بتوانند این گروه های تروریستی خارجی را که در بیست سال گذشته شریک جنگی شان بوده اند را سرکوب کرده و تضمینی برای عدم موجودیت خطر از جانب آن ها بدهند. بنا، حساب کردن روی طالبان برای همکاری در این خصوص، اشتباه بزرگ است و ممکن در آینده های نزدیک این مسئله به صورت واقعی بخصوص با ظهور داعش و سایر گروه های تروریستی در شمال، ثابت شود؛

چهارم: طالبان از لحاظ عملکرد و ایدیولوژی، مشترکات زیادی با گروه های تروریستی خارجی دارند و اگر بخواهند با این گروه ها تصفیه حساب کرده و آنها را سرکوب کنند، با خطر قیام از درون جنبش خود مواجه خواهد شد. این کار نه تنها مشکل را حل نمی کند بل باعث حاد تر شدن آنها نیز می گردد. بنا انتظار از طالبان و امید برای عملکرد مثبت و قاطع شان در برابر تروریستان خارجی، خلاف عقلانیت است و یک اشتباه بزرگ خواهد بود. اگر چنین شود، زمان از دست رفته و شمال افغانستان به یک خطر جدی برای کشورهای پیرامونی مبدل خواهد شد.

طالبان برای ظهور داعش رخ عوض می کند

به وحشت انداختن مردم از حضور و استقرار گروهک های تروریستی خارجی مثل داعش شاخه خراسان، چیزی تازه ای نیست که تبلیغات به نفع آن صورت می گیرد. افغانستان کشوری که حداقل چهار دهه است درگیر این چنین نیرنگ بازی ها است، وحشتی از احتمال براه اندازی چنین شوبده بازی ها ندارد. همه چیز بعد از سقوط ناگهانی سقوط جمهوریت و دسیسه سردسته های جمهوری سه نفره، نابود شده است. ترسی برای از دست دادن چیزی یا جای وجود ندارد. می گویند: "آن که ندارد چیزی، نه اس از دست دادن آن". اما نگرانی معقول در این خصوص، این بار این است که این برنامه ی بزرگ نمایی شده ای استقرار و بزرگ سازی پروژه داعش، می تواند در درازای زمان هم برای افغانستان و هم برای همسایه هایش چالش بیافریند. ترتیبات به حدی جدی است که حتی برای سالیان دراز، نمی توان به ریشه کن کردن داعش فکر کرد .

طالبان عقبه این جبهه از تروریست های خون آشام را چنان پر کرده اند تا اطمینان حاصل شود که این بار این پروژه در افغانستان، ناکام نمی ماند . اخیرا سر و صدای های زیادی از حضور گروه تندور و تروریستی داعش در برخی از ولایات افغانستان بگوش می رسد. تغییر جغرافیای قبلی (ننگرهار) و انتقال داعشیان به شمال افغانستان، تجمع سایر نیروهای تروریست هم پیمان طالبان زیر چتر داعش و آمادگی ها برای تمویل این پروژه برای مدت مدیدی،

نشان از وخامت اوضاع دارد. اما متعاقب این نگرانی ها، سئوال هایی پیدا می شوند که آیا واقعا داعش در افغانستان است؟ و آیا این پروژه از بیرون تمویل شده نسخه موفق در افغانستان خواهد بود؟ نقش طالبان در تمویل و تقویت داعش چگونه است و چطور می توان داعشی را با حضور طالبان، پذیرفت؟

در پاسخ اینطور باید اذعان کرد که درست که این پروژه در عراق و سوریه تا حدودی موفق بوده و دنیا فریب آن را خورد و چند سال پیش هم، با آن شاخ به شاخ شد؛ ولی شرائط افغانستان با این کشورها متفاوت است. وجود منابع زیرزمینی و پردرآمد نفت در این دو کشور اوضاع را قسمی شکل داده بود که گروه های تروریستی مثل داعش بتوانند بدون نیاز به کمک های بیرون سازمانی کشورهای مشمول در این پروژه، منابع سرشار درآمد مالی برای ادامه نبرد خود با دولت های این کشورها را داشته باشند .

تازه طالبان با امکانات وسیع نظامی و در کنترل داشتن افغانستان، اجازه نمی دهند تا داعشی ظهور کند، مگر اینکه، این بار با تغییر پرچم، تلاش صورت گیرد تا چشم های تیزبین به سوی افغانستان، فریب بخورد و تمرکز از موضوع اصلی منحرف شود .

موضوع اصلی، جریانی است که تلاش می کند تا آسیای میانه را ببعلد و کار آن را یکسره کند. داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه، حتی کماکان ادعا می شود که اصلا داعش برای جغرافیای در افغانستان نیست و

هدف نهایی آن، تصرف آسیای میانه است. پس چگونه ممکن است تا بدون جغرافیا، بدون منابع تمویل و بدون عقبه حمایتی، داعشی با این توانمندی ظهور کند و طالبان را به چالش بکشد؟

من فکر می کنم که اصل قضیه طوری است که طالب به اشاره صاحبان اصلی خود، کار احیای دوباره، تمویل و زنده سازی داعش را در افغانستان، به عهده گرفته و کماکان بازی های پر از نیرنگ برای فریب دنیا به راه انداخته می شود تا تصور شود که طالب، در تضاد با داعش قرار دارد و تلاش می کند تا با داعش مقابله کند. طالب داعش را می سازد و هسته های انتحاری و حملات تروریستی ای که قرار است در ترکیب داعش گنجانیده شود، از هسته های اصلی شبکه حقانی دست چین شده و در قالب داعش، به میدان فرستاده می شوند. اما دلایلی زیادی وجود دارد که داعش نمی تواند به واسطه طالب در درازمدت حمایت شود و دیر یا زود این برنامه خیالی با واقعیت های تلخی مواجه می شود. زیرا بستر لازم برای تداوم این سناریو با تحرکات کشور های حوزه شانگهای، نمی تواند وجود داشته باشد تا داعش در لایه های آن، شکل بگیرد و قدرت نمایی کند. بلکه طالبی که تلاش کرده تا مدیریت داعش را به عهده بگیرد، خود با چالش های بزرگی مواجه است. در ضمن، زمینه ها برای حضور و تداوم داعش در افغانستان تحت حاکمیت رژیم تروریستی طالبان، مردود است .

در این جا چند مسئله وجود دارد: اول: داعش در سوریه به دنبال بحران چندین ساله، از وضع نا به هنجار سیاسی - نظامی این کشور استفاده برده و به شدت ریشه دوانده است. به همین سان در عراق گروه داعش نه تنها از منابع نفتی استفاده اعظمی را برای رفع نیازمندی های مالی خود می برد، بلکه با سرقت بانک ها دولتی و خصوصی و گروگان گیری اتباع خارجی، مخارج مالی خود را تامین می کند. ولی با توجه به این امکانات برای گروه های تروریستی که در این کشورها وجود دارد، هیچ کدام از منابع فوق الذکر در افغانستان وجود ندارد که بتواند نیازمندی های مالی داعش را برای انکشاف پروژه "داعشیسیم" مرفوع بسازد. در حالی که واقعیت امر این است که هیچ تفاوتی در حال حاضر میان گروه داعش و طالبان وجود ندارد. طالبان دیگر بر این گروهها حمله نمی کنند، بل یک نوع بازی را پیش می برند. داعش در عراق و سوریه به اندازه کافی ضربه خورده است و هر روزه مناطق تحت سیطره خود را از دست می دهد. مطمئنا در حال حاضر هیچ گونه رابطه ای مستقیم میان گروه داعش در خاورمیانه و داعشیان افغانستان وجود ندارد و آبشخور اصلی این گروه آی اس آی پاکستان است. آی اس آی به راحتی می تواند باز هم گروههایی را با نام داعش در افغانستان ترتیب دهد. تفاوت فقط در تغییر دادن رنگ پرچم است. اما این تغییر پرچم تنها چاره کار نیست. این پروژه باید تمویل شود و حامی قوی ای در صحنه داشته باشد تا دوام بیاورد؛ دوم: تجربه ثابت ساخته است که در عقب شکل گیری هر جریان تندرو زیر نام اسلام که هیچ اثری از اصول اسلامی که "احترام به حقوق بشر" اساس تمام کارها را در آن تشکیل

می دهد در آنها دیده نمی شود، دست های پنهان بیرونی برای رسیدن به مقاصد خاص خودشان بوده است .

پروژه "طالبانیسم" که در ابتدا فکر می شد یک جریان پاک طلبه های مدارس دینی برای تامین امنیت در افغانستان باشد در آخر امر پروژه خطرناک استراتژیکی غرب برای مهار گروه های مجاهدین برآمد و توانست من حیث یک نیروی جاده صاف کن استراتژیک گروه های مجاهدین را که تازه از نبرد با نیروهای شوروی سابق و دولت وقت افغانستان فارغ شده بودند و قدرت را در کابل به دست گرفته بودند عمل کند، زیرا مجاهدین دیگر برای غرب سود یا نفع نداشتند در عوض برای مقاصد بلند مدت غرب و هم پیمانانش مثل ایجاد دولت که بتواند منافع کمپنی های نفتی را تامین کند، یک مانع حساب می شدند. در آن زمان گروه های مجاهدین در درگیری های ذات البینی با هم مصروف بودند. با استفاده از عین تاکتیک با شدت گرفتن ناآرامی در سوریه و خروج نیروهای امریکایی از خاک عراق، امریکا نیاز داشت تا یک بهانه ظاهرا موجه را برای حضور دوباره در این کشور جستجو کند. یعنی از ابتدا کشور های متذکره زیر نقشه غرب بخصوص امریکا بوده است تا برای کسب منافع دراز مدت سرمایه گذاری صورت گیرد .

به همین منوال، قرار بود تا افغانستان هم که در شعله آتش جنگ با تروریسم و افراط گرایی می سوزد، میدان گرمی شود برای نبرد با داعش و دیگر گروه های تروریستی تا امریکا بتواند آن را مبنای اجندای سیاست های هژمونی خود قرار

داده و زمینه جنگ درازمدت دیگر را فراهم سازد. حال که امریکا در افغانستان حضور ندارد، چه علاقه ای برای پیشبرد این پروژه وجود دارد تا روی دست گرفته شده و اجرایی شود؟ در ضمن، سوالی پیش می آید که امریکا چرا می خواهد افغانستان غرق در بحران و بی ثباتی باشند؟

اول - اهداف اقتصادی امریکا برای استفاده از منابع زیرزمینی این کشورها: امریکا برای تامین نفت، اورانیوم و دیگر منابع کمیاب طبیعی که منبع اول مورد نیاز این کشور را تامین می کنند ضرورت دارد تا با این کشورها زیر نام مبارزه با تروریسم وارد معامله شده و در آن حضور پیدا کند. این حضور هر چند ظاهراً پرهزینه است ولی مفاد بر خاسته از آن می تواند حداقل برای چند سال محدود نیازهای اولیه امریکا را از نگاه سوخت تامین کند.

دوم - منافع استراتژیکی امریکا در این کشورها: رقابت با قدرت های برتر اقتصادی آسیا بخصوص چین در حال رشد و روسیه نیرومند از لحاظ نظامی و هم هند با پیشرفت سرسام آور اقتصادی می توانند موجب نگرانی جدی امریکا و منافع آن در جهان در آینده باشند. پیمان شانگهای به عنوان قوی ترین پیمان رقیب ناتو و امریکا آهسته آهسته به چالش عمده ای برای غرب تبدیل می شود. بنا برای مقابله و جلوگیری از نفوذ هر چه بیشتر این کشورها امریکا فقط به یک بهانه نیاز دارد آن هم "مبارزه با تروریسم در منطقه و

سرکوب گروه های تروریستی" و این هم تاکتیکی است که تا حال در استراتژی های امریکا در نزد افکار جهانیان جا افتاده است .

سوم - به چالش کشیدن کشورهای عضو پیمان شانگهای در محور منطقه ای: این استراتژی که اکنون در سر خط دکترین امریکا قرار گرفته می تواند در آینده چالش زا باشد. خطر رو به رشد تروریسم و افراط گرایی در زیر زنج چین، روسیه و هند به عنوان قدرت های نیرومند اقتصادی و نظامی که رقیب های اصلی امریکا در منطقه محسوب می شوند خطرهای زیادی را متوجه این کشور ها می سازد. کشورهای آسیای میانه برای روسیه، ایالت عمدا مسلمان نشین سنکیانگ چین و کشمیر تحت اداره هند و پاکستان محورهای اصلی این استراتژی غرب را می سازند. اگر کشورهای متذکره نتوانند جلوی گسترش این پدیده سرطانی را بگیرند این مشکل در آینده می تواند باعث دردسره های بزرگ از رهگذر امنیتی برای قدرت های آسیایی متذکره شود .

چهارم - منافع کارخانه های اسلحه سازی امریکایی از این جنگ ها: اکثریت سردمداران و گانگرسمین های امریکایی مالکان کارخانه های بزرگ اسلحه و وسایط نظامی هستند. در صورت مشتعل شدن جنگ و شرائط بحران در کشورهای آسیایی، امریکا زیر نام "دموکراسی و حقوق بشر" وارد عمل شده از یک طرف میدان جنگ را برای منافع خود سوق و اداره می کند و از طرف دیگر بازار این کارخانه های اسلحه سازی گرم شده در نتیجه سود آن مستقیما به جیب سیاستمداران و تاجران اسلحه امریکایی می ریزد؛ با در

نظر داشت موارد فوق چنین نتیجه بدست می آید که امریکا و متحدانش (انگلیس و . . .) برای منافع ذکر شده شدیداً از گروه های افراطی حمایت کرده و به تمویل و تجهیزشان می پردازند .

گروه داعش و پدیده نو پیدا "داعشیسم" یک پلان کاملاً سنجیده شده در افغانستان در مقایسه با کشورهای عراق و سوریه از آب بر آمده و یک پروژه زمان گیر خواهد بود، زیرا عوامل مختلفی از گسترش این جریان در افغانستان جلوگیری می کنند که می توانند تفاوت ژرفی را میان شرائط حاکم بر سوریه و عراق و افغانستان به نمایش بگذارند مثلاً :

۱- **تفاوت شرائط عراق و سوریه با افغانستان:** سوریه در محور اصلی رقابت میان ایران و عربستان و ترکیه و ایران لبنان و کشورهای عربی همسو با تهران در برابر اسرائیل قرار گرفته است و این طرف ها، شدیداً به حمایت خود از طرف های درگیر ادامه می دهند. این درگیری ها مطمئناً تا سقوط کامل بشار الاسد ادامه خواهد داشت. عراق هم بعد از تصمیم دولت آن کشور مبنی بر خروج کامل نیروهای امریکایی از آن، این بهانه را برای امریکا داده است که در صورت عدم حضور امریکا و نیروهای نظامی اش، گروه های تروریستی مثل القاعده و داعش می توانند امنیت عراق را تهدید کنند. در حالیکه در افغانستان یک طرف قضیه خود امریکایی ها هستند و این نکته هم قابل توجه است که حضور مستقیم امریکایی ها در افغانستان، میتواند یکی دیگری از عوامل بازدارنده حضور و گسترش داعش شود، زیرا در صورت

گسترش و نفوذ داعش در افغانستان این حضور امریکا نزد جهانیان زیر سؤال رفته و باعث خدشه دار شدن وجهه ملی امریکا خواهد شد.

۲- **موجودیت جبهات مقاومت:** داعش و طالبان به هیچ صورت قادر به درهم شکستن مقاومت مردم افغانستان نخواهند بود. اگر نیروهای مقاومت افغانستان از لحاظ نظامی تجهیز و تسلیح شوند قادر خواهند بود تا هر نوع تحرک داعش و طالب را مهار کنند و به آن پاسخ دندان شکن بدهند. در حالی که خشونت های فرقه ای در عراق از توانمندی های نیروهای مقاومت در این کشور کاسته و این نیروها را شدیداً در مقابل گروه های تندرو مثل داعش آسیب پذیر ساخته بود.

۳- **حساسیت مردمی در مقابل این گروه بیگانه:** تا حال به هر منطقه ای که داعش رسیده با واکنش جدی مردم محل روبه رو شده است. این در حالی است که داعش بسیار به سرعت توانسته در عراق و سوریه چندین ایالت را تصرف کند بدون اینکه با کوچکترین مقاومتی از جانب مردم و نیروهای امنیتی روبه رو شود. پس به همین حساب، زمینه عینی و مساعد برای نفوذ و گسترش داعش در افغانستان وجود ندارد و این پروژه حداقل برای فعلاً محکوم به شکست شود. در حالیکه پیشروی های گروه داعش در عراق چشمگیر بودند.

داعش یک پلان استراتژیک غرب برای مهار موانع سر راه این قدرت هژمونی در منطقه است. به زعم بسیاری از تحلیلگران، داعش با وجود امکانات اندک

مالی نسبت به سایر گروه های تروریستی و دهشت افکن در جهان، توانست در کوتاه ترین مدت به غنی ترین گروه تروریستی در منطقه تبدیل شود و این مسئله باعث می شود تا این گروه بتواند برای سربازگیری با پرداخت پول استفاده برد. پس زمینه حضور و گسترش داعش در افغانستان ممکن است. افغانستان از دیرباز مبدل شده به پرورشگاه تروریسم بین المللی و این فرصت را طالبان مساعد ساخته اند. از نظر گردانندگان پروژه های استخباراتی، منطقه آسیا مساعدتر از افغانستان برای بازسازی و پرورش داعش و تفکر تکفیری نیست .

مسئله دیگری که افغانستان را به میدان رشد دوباره داعش مبدل می سازد این است که این کشور مرز مشترک آن با کشورهای آسیای میانه و غرب چین است. اگر روسیه توانست رقیب سنتی اش، امریکا را در خاورمیانه مجبور به عقب نشینی کند، اکنون در آسیای میانه باید حساب پس بدهد. پس نتیجه می گیریم که انتقال جنگ جویان طالبان و ترتیب داعش زیر بیرق متفاوت از جنوب به شمال افغانستان برنامه بزرگی است که از سوی غربی ها طراحی شده و هدف آن ناامن سازی حیات خلوت روسیه و چین است. اما اینکه چرا در این مقطع زمانی، طالب با تعویض چهره، مبدل به داعش می شود، دلیلی دارد. طالبان داعیه جهانی خلافت اسلامی را در سر نمی پرورانند، پس به درد برنامه آن سوی رود آمو نمی خورند. جایگزینی هم بهتر از داعش که داعیه خلافت بر کل جغرافیای اسلامی را دارد سراغ نداریم، پس داعش باید به شمال

و از آنجا به آسیای میانه منتقل شود تا مسکو و بجینگ تمکین کنند. در این صورت افغانستان به عنوان تونل اکمالاتی گروه‌های تندرو اسلامی آسیای میانه مطرح شده و سال‌های متمادی بی‌ثباتی مزمن را تجربه خواهد کرد. داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه.

سنجش عملکرد پدیده داعش در افغانستان

اطلاع دقیق در مورد داعش در افغانستان وجود ندارد، چون اصلا داعش جدا از طالبان نیست و کماکان در تحت یک ایدیولوژی و با دوپرچم متفاوت، اهداف خاصی را پیش می برند. زمانیکه از خود داعش اطلاع دقیق نباشد، از نحوه فعالیت ها و اهداف شان، کمتر می توان اطلاع پیدا کرد. منابع فعال و اطلاع دهنده نیز از موجودیت ساختاری زیر نام داعش که وجود فزینی داشته باشد، اظهار بی اطلاعی می کنند. در چند سال اخیر، داعش منحیث یک برگ تبلیغاتی، در خدمت دولت سابق افغانستان، امریکایی ها و حالا در لباس متفاوت اما همان طالب، عرض وجود کرده است. اطلاعات قبلا منتشر شده نشان می دهد که در حال حاضر، ۴۰ تا ۵۰ شبه نظامی اویغور وابسته به شاخه داعش ولایت خراسان که ترکیبی جدیدی از نسخه به روز طالبان است، تنها در ولایت نورستان حضور دارند. اخیرا این گروه اعلام کرده است که قصد دارد عملیات های خود را در اهداف، منافع و تاسیسات خارجی و سفارت خانه ها، گسترش می دهد و در همین راستا، برای انگیزه بخشی به نیروها، تمرکز خود را روی استراتژی های جنگی و نحوه راه اندازی عملیات های تروریستی، چند برابر کرده است. این که کی است و بنام داعش عملیات را انجام می دهد، اطلاع دقیقی در دسترس نیست. اما ظاهر است این که داعش و طالب هر دو جز عملیات های تخریبی و تروریستی، کاری ندارند. در ادامه بعد از حمله به سفارت روسیه در دوهفته قبل، داعش تهدید کرده که

سایر سفارت خانه های خارجی مخصوصا، چین، ایران را هدف مستقیم می داند و تلاش میکند تا هر چه شده، حملات انتقامی داشته باشد.

به گفته منابع محلی، گروه داعش که در زمان نظام جمهوری نیز در افغانستان فعال بود، در هشت ماه گذشته، حوزه فعالیت خود را توسعه داده است و در برخی از بخش های افغانستان، فعالیت های گسترده ای دارد. چنانکه جنگجویان طالبان نمی توانند به این مناطق وارد شوند. این منابع بخش های شرقی، مرکزی، شمالی و جنوبی افغانستان به ویژه استان های قندهار و زابل را مناطقی می دانند که شاخه خراسان داعش در آنجا فعالیت دارند و می گویند که شهرستان خاک افغان در استان زابل و مناطق باغران و کجکی در هلمند بخش هایی اند که کاملا در کنترل داعش اند و طالبان نمی توانند در آن اماکن تردد کنند. به گفته این منابع، بیشتر فرماندهان شاخه خراسان داعش ساکنان استان های خوست، کنر، نورستان و نیز شهروندان پاکستان و بنگلادش اند و میان گروه داعش و گروه تروریستی اسلامگرای تاجیکستان در افغانستان و گروه های تروریستی تحریک طالبان پاکستان توافق هایی شکل گرفته و این گروه ها موافقت کرده اند به افراد همدیگر در مناطق تحت کنترل خود پناه دهند و در کار حمل و نقل در میدان های جنگ به هم دیگر کمک کنند. عین مسئله در مورد احتمال حمله به سفارت خانه ها و تاسیسات خارجی، نیز توافق های میان این گروه ها صورت گرفته است. در نقطه مقابل شان، بقیه گروه طالبان و گروه القاعده هم به یکدیگر کمک می کنند تا از

فعالیت داعش، طالبان پاکستانی و گروه‌های اسلام‌گرای تاجیکستانی در افغانستان جلوگیری کنند. چرا چون داعش را نسخه جدیدی از یک قوت تروریستی می‌بینند و آن را بدیل خود فکر می‌کنند.

ثناءالله غفاری معروف به شهاب المهاجر، رهبر شاخه خراسان داعش در افغانستان و امیر داعش خراسان است. ثناءالله غفاری پیش از اینکه امیر داعش در افغانستان شود، عضو فعال شبکه حقانی بود. منابعی در افغانستان می‌گویند که او در دانشگاه کابل تحصیل کرده است. تصویر کارت شناسایی ثناءالله غفاری که در آن نوشته شده بود او کارمند اداره محافظت از رجال برجسته حکومت پیشین است، منتشر شده است. شهاب المهاجر مسئول تایید تمامی حملات داعش در افغانستان و نیز مسئول تامین بودجه برای حملات این گروه است. بر اساس گزارش‌های تاییدشده، سلطان عزیز اعظم (عزام) مسئول عملیاتی شاخه خراسان داعش در افغانستان است. او در هنگام آغاز فعالیت داعش در افغانستان، سخنگوی شاخه خراسان داعش در این کشور بود. صلاح‌الدین مسئول جذب نیروی شاخه خراسان داعش در افغانستان ابوجواد سریایی، مسئول فنی داعش و متخصص سلاح‌های تک‌تیراندازی، دوربین‌های دید در شب و هواپیماهای بی‌سرنشین شاخه خراسان داعش در افغانستان است.

قاری فاتح عباس به عنوان مسئول مالی شاخه خراسان گروه داعش در افغانستان است که او برای داعش امکانات مالی فراهم می‌کند. پیش از این، از

عصمت‌الله خالوزی به عنوان حامی مالی شاخه خراسان داعش یاد شده بود. اعضای شاخه خراسان داعش را مجموعه‌ای از افراد سابق سازمان‌های جهادی پیشین از جمله اویغورها، ازبک‌ها و اعضای جداشده طالبان تشکیل می‌دهند.

در چند ماه گذشته، نگرانی‌های از فعالیت‌های داعش در زیرزمین‌های کابل، پایتخت افغانستان بروز کرده است. به گفته آگاهان مسائل امنیتی، داعش در حال جلب و جذب افراد ناراضی طالبان است و طالبان هم می‌کوشند تا بر پایه تعبیر خود از اسلام، در افغانستان حکومت و داعش را سرکوب کنند. هر چه باشد هدف تنها پوره ساختن اهداف بر ضد کشور های حوزه ی شانگهای است که تلاش دارند، امنیت منطقه را مختل سازند.

حال، این که چگونه می‌توان این داعش را توصیف کرد و یک تصویر جدید با اطلاعات واضح از آن ارائه کرد، کار ساده ای نیست. اما یاد آوری چند نکته در خصوص داعش خود ساخته، ضروری است که مشابهات آن را با شبکه حقانی و طالبان نشان می‌دهد و واضح می‌سازد که داعش همان گروه ساخته ی بیرون آمده از درون طالبان است. نکاتی را که در ذیل یاد آور می‌شوم، با استفاده از تجارب گذشته و مبتنی بر تخمین‌ها و اطلاعات، ذکر می‌شوند:

۱. داعش به یک مبحث امتیاز گیری به شبکه حقانی مبدل شده است.

هرز مانیکه سران شبکه حقانی بخواهند منابع پولی به دست آورند، از

داعش منحیث وسیله استفاده می برند. زیرا شبکه های شهری داعش از سران عملیاتی شبکه حقانی دستور می گیرند. حمله اخیر به سفارت روسیه این واقعیت را روشن ساخت و داعش از داخل شهر کابل دستور می گرفت. اما برای پنهان ماندن از انظار عمومی، مراکز فرماندهی آنها، در بیرون از شهر کابل، مخصوصا ولایت لوگر در جنوب افغانستان است. اگر احتمال حمله به سفارت چین و یا روسیه یا ایران باشد، همین شبکه های شهری با دستور از رهبری شان که در بیرون از شهر است با سران شبکه حقانی تماس گرفته و دستور اجرای آن را می گیرند. بعدا به کمک طالبان از ایست بازرسی داخل شهر کابل شده و خود را به هدف می رسانند. نحوه عملیات طوری است که ابتدا یک هسته حمله کننده ها هدف را تشخیص داده با استفاده از نقاط ضعف، تلاش می کنند خلا های امنیتی را دریابند و حتی تعداد پرسونل امنیتی و محافظان را نیز اطلاعات به دست می آورند. بعدا در روز حمله با اطلاع به محافظان سفارت خانه ها که اکثرا اعضای شبکه حقانی است، آماده حمله می شوند و به سادگی داخل ساحه حمله شده و حملات تروریستی را انجام میدهند و محافظانی را که شبکه حقانی برای محافظت بیرون سفارت گماشته، هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهند. این نحوه حمله بسیار معمول است و در حمله به سفارت روسیه نیز از چنین تاکتیکی کار گرفته شده بود؛

۲. هدف قرار دادن سفارت چین و تاسیسات و کمپانی های چینی در افغانستان، یکی از اهداف داعش در افغانستان عنوان شده است. در آخرین اعلامیه از جانب داعش این مسئله نیز به گونه ضمنی، یاد اوری شده است. جمهوری خلق چین باید تدابیر احتیاطی خود را اتخاذ کند و تنها به اطلاعات طالبان اتکا نکند. زیرا طالبان همچنان مسئولیت امنیت سفارت روسیه را نیز به عهده داشتند، اما حمله رخ داد و فاجعه بار بود؛

۳. با تردد اتباع خارجی مخصوصا چینی ها، روس ها و ایرانی ها در کابل و سایر شهر های افغانستان، بیم آن می رود که داعش از تاکتیک های ترور، اختطاف نیز استفاده برد و این اتباع خارجی را به بیرون از شهر ببرد. عین تاکتیک را شبکه حقانی در قضیه اختطاف استادان دانشگاه امریکایی انجام دادند و آن ها را به استان خوست در مرز پاکستان بردند. بنا باید به اتباع چینی که در افغانستان حضور دارند متوجه باشند که چون ایغور ها در ترکیب هسته های عملیاتی تروریستی حضور دارند، ممکن مورد هدف قرار گیرند؛

۴. چون داعش به اشاره مستقیم شبکه حقانی عملیات های تروریستی را انجام میدهند، بنا بحث حمله، تهدید های امنیتی، اختطاف اتباع کشور های حوزه شانگهای، که حتی در بعضی موارد طالبان پاسپورت های اتباع چینی را که در افغانستان استند و برای پروژه های مختلف

کار می کنند، می گیرند و در بدل آن پول می خواهند که این خود باج گیری است و میزان اعتماد نسبت به طالبان را کاهش می دهد؛

۵. داعش نام مافیایی شبکه حقانی است و منبع درآمد خوب پولی و وسیله بسیار موثر برای پوره ساختن اهداف آن محسوب می شود. اگر داعش جدا از شبکه حقانی و طالبان تصور شود، در واقع، سرخ حملات و احتمال آن به تاسیسات کشور های حوزه شانگهای، گم خواهد بود و نمی توان کاری در این رابطه انجام داد. کشور های قدرتمند حوزه شانگهای باید با طالبان محتاطانه برخورد کنند و این اعتماد واهی را بردارند. اعتماد بر طالبان، در واقع اعتماد بر اجیران مزد بگیر غرب است که ممکن، عواقب ناگواری داشته باشد.

کارت داعش خراسان در بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی

این بحث بسیار تکراری شده است که می شنویم که هدف بعدی تروریسم، آسیای مرکزی است. زیاد روی این مسئله بحث می شود که آسیای میانه به شدت زیر تهدید از جانب تروریستان بین المللی ای است که بعداز به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، الهام تازه ی برای یورش به آن گرفته اند. اما دلایل و چند و چرای آن چندان بحث نمی شود. هیچ کس به خود زحمت نداده تا بگوید یا بنویسد که چرا آسیای مرکزی از نقطه نظر سیاسی، امنیتی، اقتصادی و ژئوکالچری برای امریکا، روسیه و چین مهم است؟ این جا می خواهم روی این مبحث را به طور جداگانه در یک نوشته دیگر تحت عنوان اینکه " چرا آسیای مرکزی برای روسیه، امریکا و چین مهم است؟" بازکنم و اینکه چرا آسیای میانه برای تروریسم و هم برای امریکا که افغانستان را تحفه به تروریسم طالبانی و شرکای هم پیمان و تروریست شان، داد، مهم است بحث کنم. واقعا در این آسیای میانه چه چیزی موجود است که حتی یکی از دلایلی ایجاد حرکت طالبان به آن ربط داده می شود؟ رقابت میان کامپانی برایدیس برازیلی و یونیکال امریکایی، بحث مشهوری است که در یک مقطع خاص زمانی، به یک بحث مورد توجه همه مبدل شده بود. آیا بازهم، ماجرا عین چیز است؟ آیا اهمیت ژئوپولتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر این منطقه، به حدی مهم است که بتواند ژئواستراتژی های قدرت های بزرگ را

به سوی منازعه و کشمکش سوق دهد؟ آیا بازهم افغانستان بازنده خواهد بود؟ شرایط بازی جدید بزرگ کدام ها اند و چه عواقبی در پی خواهد داشت؟

قراریکه دیده می شود، وابستگی متقابل، نیاز روزافزون به نفت، موقعیت استراتژیکی و ژئوپلیتیکی و مقابله با نفوذ غیر خودی ها که خواستار حضور و ایفای نقش در منطقه هستند، منابع اصلی تنش در آسیای مرکزی، حساب می شوند. مجموع این عوامل را می توان بنیاد یک فضای تنش آلود میان سه قدرت ذکر شده، عنوان کرد. روسیه با تلاش متداوم در پی آن است تا نفوذ سنتی خود را در منطقه ای آسیای میانه حفظ کند و اجازه ندهد تا امریکا و چین جای پای برای خود در منطقه باز کنند. تلاش چین این است تا برای دستیابی به منابع طبیعی و چالش کشیدن هژمونی امریکا، کاری انجام دهد. زیرا تنگه مالگا در انحصار تقریبی امریکا قرار دارد و از لحاظ سیاسی و امنیتی، برای چین چالش است. امریکا تلاش می کند تا مسیرهای تازه ی را برای دست یابی به اهداف خود در منطقه جستجو کند. سه خط موازی اهداف از لحاظ ماهیت و متضاد از لحاظ جوانب، آسیای میانه را دست خوش آبستن تحولات تازه ی کرده است.

حال سؤال این است که چه کسانی در این بازی برنده خواهند شد؟ سنجش این مسئله به میزان امکانات، تلاش ها و سیاست های هر سه بازیگر تعلق دارد. برای چین و روسیه نزدیکی جغرافیایی و نفوذ سنتی در پهلو ی فرهنگ مشترک و زبان، امتیاز های نسبت به امریکا می دهد. مثلا روس ها نفوذ سنتی

در منطقه داشته اند و تاریخ آسیای میانه با تاریخ روس ها گره خورده است. حضور نظامی در منطقه دارند و دارای پایگاه می باشند. زبان روسی و فرهنگ آن، هنوز هم کماکان در جایگاه ثابتی در منطقه است. چینایی ها قدرت بزرگ منطقه هستند و با ابتکاراتی نظیر ایجاد تاسیسات و سرمایه گذاری ها، کنترل جو موجود را در اختیار دارند. امریکایی ها، با بازی نفوذ هژمونیک، بازی با کارت افراط گرایی و تروریسم، تلاش دارند تا دو راهکا متفاوت را همواره دنبال کنند: اول سیاست تطمیع و فشار که با کارت تروریسم و تهدید های برخاسته از آن محقق می شود. دوم سیاست مدارا که با ارائه مشوق های مالی و کمک های اقتصادی، امکان پذیر است. هر سه کشور مذکور، با درک نیت همدیگر، تلاش می کنند تا از همدیگر پیشی گرفته و شرایط را به نفع خود تغییر دهند. این تغییر شرایط در واقع، به معنای حضور هر کدام از این سه قدرت در منطقه ی آسیای مرکزی خواهد بود. در ضمن، دیدگاه های ژئوپلتیک کنونی هر سه کشور را بیشتر علاقمند به منابع نفتی و زیر زمینی می سازد؛ بخصوص چین و امریکا را که محتاج قطره چکانی نفتی برای ادامه تسلط خود بر جهان هستند. زیرا دیدگاه های ژئوپلتیک کنونی تمهیداتی را برای استمرار سلطه ی کشور های بزرگ، در خصوص نفت و کنترل منابع آن دارد. این دیدگاه های ژئوپلتیک در واقع تحولی را تجربه کرده که بی پیشینه است. تغییر ساختار سیاسی جدید سیاست های جهانی از تعاملات محض سیاسی و نظامی به تمهیدات و تمایلات اقتصادی و فناوری، مبین این حقیقت است. محور اصلی دیپلماسی قدرت های بزرگ در سیاست های

جهانی نیز، نه تنها مسائل سیاسی و نظامی نیست بل مفروضات و تمهیدات اقتصادی، مراودات تجاری و نیازهای نفتی، از ارکان اصلی آن حساب می‌شوند. از این رو مناطق اروآسیا که دارای منابع غنی نفت است و کنترل استثنایی بر مسیرهای ارتباطی شرق و غرب دارد، از کانون‌های اصلی منازعات فعلی جهانی بنا بر اهمیت آن است. به همین دلیل، متعاقب فروپاشی اتحاد شوروی سابق، رقابت و کشمکش میان قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی، عرصه "بازی بزرگ جدید" را در این منطقه تنگ‌تر کرده است. بازی‌گران این رقابت خون‌بار، امریکا، روسیه و چین است که ممکن است برای دهه‌ها درگیر این رقابت نا برابر باشند و هرکدام به اندازه توانشان در جهت حفظ و گسترش هژمونی خود، تلاش خواهند کرد و از هربرگ برنده‌ی سود خواهند برد.

در خصوص اهداف سه کشور چین، روسیه و امریکا در قبال این بازی گفتیم. به همین ترتیب دولت‌های آسیای مرکزی هم اضلاع ضعیف این بازی هستند و تلاش میکنند تا وزنه تعادل را در مقابل روسیه، چین و امریکا کماکان حفظ کنند. مثلاً دولت‌های آسیای مرکزی با استقبال از طرح‌های اقتصادی چین و استفاده از آن، در تلاش حفظ وزنه تعادل در برابر روسیه هستند. از سوی دیگر، با دست فشردن روسیه، در تلاش اند تا حساسیت بیشتر امریکا و چین را در خصوص تشدید رقابت‌های اقتصادی که به نفع کل منطقه است، برانگیزند. چین واکنش مثبت نشان میدهد و راه مسالمت آمیز را برای ادامه این

رقابت انتخاب کرده است. اما امریکا از برگ تروریسم و گروه های تروریستی، استفاده پرهزینه می کند و تلاش دارد تا با تعقیب دو ضلع از سیاست خود " فشار و مدارا" استفاده کند و جای پای خود را در منطقه داشته باشند. این جا است که "نظریه ی بازی ها" مارا کمک می کند تا بهتر بفهمیم که اصل موضوع از چه قرار است و قرار است در آینده چه بلای بر سرنوشته منطقه حاکم شود. نظریه بازی ها با ارائه مدلی از "دوراهی زندانیان Prisoner-dilemma" برای تحلیل این چنین موقعیت ها موثر و کار ساز است. دوراهی زندانی یک مسئله پایه ای و پرکاربرد و یک بازی باصطلاح «مجموع _ غیرصفر» در نظریه ای بازی ها به شمار می آید و نشان می دهد که چطور دو نفر در همکاری برای این که خود به سود بیشتری برسند به خودشان ضرر وارد می کنند. یک مثال کلاسیک که از دوراهی زندانی بیان می شود، به شرح زیر است: دو مظنون توسط پلیس دستگیر شده اند پلیس باید شواهد کافی برای محکومیت مظنونین جمع آوری کند و برای این کار به صورت جداگانه از مظنونین باز جویی می کند. اگر یکی از مظنونین علیه دیگری شهادت دهد و مظنون دیگر سکوت را ترجیح دهد (زندانی ای که سکوت را ترجیح داده باصطلاح می گوئیم -با شریک خود- «همکاری» کرده است)، در این حالت مظنون اول آزاد و دیگری به یک سال حبس محکوم می شود. اگر هر دو سکوت را انتخاب کنند هر دو زندانی تنها برای یک ماه حبس خواهند کشید. و اما اگر هر دو علیه دیگری شهادت دهند باید به مدت سه ماه هر زندانی حبس بکشد. در نتیجه هر زندانی باید بین خیانت و سکوت یکی را

انتخاب کند؛ ولی هیچ کدام از آنها نمی‌داند که دیگری کدام راه را انتخاب خواهد کرد. حال هر سه کشور با عدم وضاحت بیشتر در خصوص سیاست های همدیگر مواجه هستند. این وضعیت باعث می شود تا سو تفاهم بوجود آمده شرایط را به سوی بحران سوق دهد. برعلاوه، هر سه بازیگر برای حفظ و یا تغییر موقعیت خود ابزارهای در اختیار دارند. تا اینجا به گونه فشرده در رابطه به اهمیت، نوع بازی و تعدد بازی گران در آسیای میانه پرداختیم. لازم است تا از نقش افغانستان من حیث تخته خیز امریکا بواسطه گروه های تروریستی نیز، یادداشت های داشته باشیم.

بخش دیگری از بحث ما این است که افغانستان چگونه داخل این بازی شد. از قدیم الایام، چه در زمان رقابت میان روسیه تزاری و انگلیس ها که افغانستان را منطقه حایل قبول کرده بودند و چه در زمان جنگ سرد که اتحاد شوروی و امریکا، این بازی را ادامه دادند و چه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی که این منطقه یک بار دیگر، دستخوش رقابت های جدید میان سه ضلع از قدرت های جهانی شد، افغانستان جز این بازی بوده است. البته زمانیکه از جز صحبت می کنیم در واقع هدف ما وسیله ی برای انجام این بازی است؛ نه اینکه این کشور نقش موثر در تعیین ان داشته باشد. طالبان در حال واگذاری کنترل مناطق شمالی افغانستان به ساختار خیالی و توهم ذهنی بنام داعش است. حضور داعش همچنین با انتشار ویدئوهای، در هاله ی از ابهام باقی می ماند. فضای امنیتی رو به وخامت در شمال افغانستان، خبر

بدی برای مناطق مرزی آسیای مرکزی است. طالبان از زمان به قدرت رسیدن، به طور مکرر به دولت‌های این منطقه (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) تضمین داده است که اجازه نخواهد داد از خاک افغانستان برای حمله به همسایگان این کشور استفاده شود. این تفاهم با طالبان، امیدهایی را برای ایجاد ثبات در دوران آشفته پسا خروج ایجاد کرده بود، اما کم کم واضح می شود که طالبان صلاحیت تصمیم گیری در این خصوص و واکنش جدی در هم پیمانان تروریست خارجی خود را ندارند. طوریکه معلوم می شود، وضعیت بحرانی موجود، نتیجه یک مدیریت بحران است که زمینه را برای آشوب های بعدی بعدی مساعد می سازد. داعش نمی تواند بدون حضور ذهنی، در موجودیت طالبان، حضور واقعی پیدا کند. داعش یک خیال پردازی به سبک هالیودی است که هر روز با تغییر قیافه برای اهداف راهبردی تری استفاده می شود. این حرکت هالیودی، در واقع، یک حرکت هماهنگ شده برای استفاده ابزاری از کارت تروریسم بر علیه امنیت کل منطقه است. هدف نهایی به چالش کشیدن روسیه و چین است تا از یک طرف کل منطقه در آشوب امنیتی غرق شود و از طرف دیگر، زمینه برای حضور یابی استراتژیک و امنیتی امریکا و متحدانش در منطقه، مساعد شود. با یک کارت بازی که همان تروریسم و افراط گرایی است، امریکا تلاش می کند تا هم رقیبان خود را سرزنش کند و از عدم تحرکات بیشتر در حوزه سیاست های جهانی از طرف آنها اطمینان حاصل کند و هم تلاش می کند سیاست و اقتصاد را در یک پله ترازو گذاشته و تحول عمیق از ژئوپولیتیک به

ژئو اکونومیک را به دنیا نشان دهد. تحولی که می تواند یک تمام دنیای لیبرال را نابود کند و یاهم پیروز میدان سازد. بازنده اصلی دولت های ناتوان و محتاج منطقه است که اگر در پله ی منافع قدرت های بزرگ قرار نگیرند، نابود می شوند و در آتش تروریسم بین المللی می سوزند. کارت بازی، طالبان، گروه های تروریستی چند ملیتی و چتر کلان از تروریسم بین المللی زیر عنوان داعش خواهد بود. واقعا که این نوع بازی خیلی ها خطرناک، پرهزینه و درد سر ساز خواهد بود. نتیجه آن چه است، بلای درازمدت خواهد بود و قربانی بی گناه های بیخبر از نیرنگ های قدرت های بزرگ و شروری که تنها منافع خود شان ارجحیت دارد و بس.

بازی طالبان با کارت داعش

ریاست استخبارات طالبان بارها گفته است اعضای فعال داعش را بازداشت کرده است. این در اصل یک بازی اطلاعاتی است که طالبان پیش می‌برند. در اصل طالبان زیر نام مبارزه با داعش، افسران حکومت پیشین، چهره‌های ضد طالبانی و هسته‌های مقاومت را بازداشت می‌کنند و برچسب داعش می‌زنند. در گذشته نیز افسران حکومت پیشین، علاوه بر برچسب داعش، زیر نام دزد، اخلال‌گر نظم و آدم‌ربا بازداشت و حتا در مواردی کشته شده و اجساد آنها در محضر عام به نمایش گذاشته شده است. طالبان با این کار در واقع در تلاش ایجاد رعب و وحشت در دل مردم، سرکوب رقبای داخلی خود زیر نام داعش و ایجاد راه‌های تفاهم با کشورهای همسایه، منطقه و جهان هستند. اما این که این گروه با چنین ترفند استخباراتی و با چنین ظرافت و دقت بینی در پی چیست، شک و تردیدهایی را به وجود آورده است. اگر دقت کنیم، با توجه با عملکرد طالبان در نحوه خاص مدیریتی، تردیدها برانگیخته می‌شود که نباید از آن اغماض کرد و بدون توجه گذشت. در این مورد دو شک و شبهه وجود دارد که قابل بحث است:

اول: داعشی در افغانستان وجود ندارد و آنچه هست، زیر نام داعش بهره‌برداری از منابع اطلاعاتی، پولی و سیاسی است که هم نظام پیشین و هم رژیم طالبان از آن استفاده تبلیغاتی کرده و آن را به‌عنوان یک هیولای بزرگ نشان می‌دهند. داعش در اصل خود طالب است. وجه اشتراک فکری و

ایدیولوژیک میان طالب و داعش بسیار، ولی تمایز عملکردی اندک است. طالبان می‌خواهند با این ترفند استخباراتی، توجه عام مردم را از نوع حکومت فاشیستی و مستبدشان منحرف سازند و به دنیا نشان دهند که در مبارزه بر ضد داعش جدی هستند. طالبان با این رویکرد نه تنها منافع اقتصادی و سیاسی را نصیب می‌شوند، بل زیر نام مبارزه با داعش، رقبای داخلی خود را محو کرده و خطر ناشی از آنها را کم می‌سازند.

داعش در ابتدای ظهور خود در شرق افغانستان، یک پروژه منفعت‌آور بود. داعش در افغانستان، نام دوم طالبان و سایر گروه‌های هم‌پیمان آن بود که هم دولت پیشین و هم طالبان از نام آن سود برده‌اند.

دوم: اکثر عملیات‌های طالبان زیر نام مبارزه بر ضد داعش، در مناطق شمال کابل اتفاق می‌افتد. طالبان با تشخیص و شناسایی مناطق عمدتاً تاجیک‌نشین و با تفکر ضد طالبانی، این مناطق را هدف گرفته و آن را سرکوب می‌کنند. مناطق شمال کابل مانند منطقه ۳۱۵، پروژه جدید، خواجه‌بغرای جدید یا همان گارد سابق، حصه‌های اول، دوم و سوم خیرخانه، کارته پروان، چهارقلعه وزیرآباد، مناطق همجوار میدان هوایی کابل و مناطق مختلف تایمی تلاش می‌کنند هسته‌های مقاومت را زیرنام داعش سرکوب کنند. داعشی در این مناطق با تفکر ضد طالبانی، وجود ندارد. اگر وجود دارد، هسته‌های استخباراتی طالبان است که برای اهداف خاصی طراحی می‌شود. طالبان با

ایجاد روپوش و برجسب حلقه‌های تخریب‌گر، تلاش می‌کنند امکان هرگونه مقاومت بر ضد خود را منتفی سازند و فرصت بیشتر بقا کمایی کنند. در ضمن، این گروه، با طراحی چنین حوادثی، به یک نحو بسط و گسترش واقعی جلوه دادن وحشت و خشونت را توسط وجود خارجی داعش، برجسته می‌سازد. به هر میزانی که وحشت گسترده‌تر و جدی‌تر شود، نظم طالبانی قوام بیشتر می‌یابد. طالبان با وجود وحشت، ترور، ترس و کشتن پیوند ناگسستنی دارد و این باعث می‌شود نامش زنده بماند و دلیلی شود برای بقای آن.

از سوی دیگر، سود فراوان از نام داعش و تهدید خیالی ناشی از وجود آن، سه سوال بزرگ را در ذهن هر انسان جست‌وجوگر، زنده می‌کند:

اول: جریان اصلی داعش چیست؟ چگونه ظهور کرد؟ چطور به افغانستان آمد و چگونه به سازماندهی خود پرداخت و قدرت مانور عملیاتی پیدا کرد؟

دوم: داعش چگونه توانست با وجود گروه‌های تندرو و تروریستی در افغانستان، به سربازگیری پردازد و بتواند توان نظامی و تعداد سربازان جنگی خود را افزایش دهد؟

سوم: برای هر جریان سیاسی و نظامی، وجوه اقتصادی و بنیادهای مالی، امری اساسی است. پس با این حساب، داعش چگونه توانست این توان مالی را پیدا کند و به عملیات‌های تروریستی و تخریبی ادامه دهد؟

اگر مجموع این دلایل را پهلوی هم قرار دهیم، نتیجه و برآمد آن، نشان از یک بازی استخباراتی خون‌بار و به هدف انتقام از دشمنان طالب دارد که با داشتن ریشه‌های تاریخی تفکر ضد طالبانی، همواره در صدد انتقام از طالبان بوده‌اند و طالب این را به‌خوبی درک می‌کند و براساس آن، به بزرگ‌نمایی تهدید داعش می‌پردازد تا زیر نام آن، دشمنان و حریفان خود را سرکوب کند. طالب با ایجاد فرصت‌های امنیتی ناشی از تهدیدهای ساخته شده امنیتی، تلاش می‌کند وضعیتی را به وجود بیاورد تا هم در سطح داخلی به سرکوب هرگونه صدای مخالف بپردازد و هم در سطح بیرونی برای دنیا نشان دهد که طالب دیگر تهدیدی نیست و تهدید واقعی را داعش به وجود آورده است و دنیا باید به کمک طالبان شتافته و داعش را سرکوب کند. فرصتی را هم که این وضعیت ممکن برای طالب ایجاد کرده باشد، بحث و بهانه‌ها جدید است. گویا طالب هم به هدف خود دست پیدا می‌کند و هم به‌صورت مستقیم مسوولیت آن بر دوش گروه دیگری به نام داعش می‌اندازد. به همین دلیل ممکن طالب از هر دو جهت استفاده‌های خود را داشته باشد. طالب با داعش هیچ تفاوتی ندارد و هر دو، با یک دیدگاه در صدد ایجاد حاکمیت اختناق و استبداد زیر نام دین در داخل افغانستان و ایجاد مزاحمت‌های امنیتی و سیاسی در منطقه هستند. مغز متفکر و سناریونویس این بازی‌ها هر کی است، خیلی سنجیده شده و با هدف خیلی استراتژیک به این روال ادامه می‌دهد. طالب فعلاً توان این را دارد که جزو مهم این بازی باشد و نقش مهمی را جهت بقای خود بازی کند.

با داعش نام نهاد، چه اهدافی برای آینده در برنامه است

به وحشت انداختن مردم از حضور و استقرار گروهک های تروریستی خارجی مثل داعش شاخه خراسان، چیزی تازه ای نیست که تبلیغات به نفع آن صورت می گیرد. افغانستان کشوری که حداقل چهار دهه است درگیر این چنین نیرنگ بازی ها است، وحشتی از احتمال براه اندازی چنین شوبده بازی ها ندارد .

همه چیز بعد از سقوط ناگهانی سقوط جمهوریت و دسیسه سردسته های جمهوری سه نفره، نابود شده است. ترسی برای از دست دادن چیزی یا جای وجود ندارد. می گویند: "آن که ندارد چیزی، نه اس از دست دادن آن". اما نگرانی معقول در این خصوص، این بار این است که این برنامه ی بزرگ نمایی شده ای استقرار و بزرگ سازی پروژه داعش، می تواند در درازای زمان هم برای افغانستان و هم برای همسایه هایش چالش بیافریند. ترتیبات به حدی جدی است که حتی برای سالیان دراز، نمی توان به ریشه کن کردن داعش فکر کرد .

طالبان عقبه این جبهه از تروریست های خون آشام را چنان پر کرده اند تا اطمینان حاصل شود که این بار این پروژه در افغانستان، ناکام نمی ماند. اخیرا سر و صدای های زیادی از حضور گروه تندور و تروریستی داعش در برخی از ولایات افغانستان به گوش می رسد .

تغییر جغرافیای قبلی (ننگرهار) و انتقال داعشیان به شمال افغانستان، تجمع سایر نیروهای تروریست هم پیمان طالبان زیر چتر داعش و آمادگی ها برای تمویل این پروژه برای مدت مدیدی، نشان از وخامت اوضاع دارد. اما متعاقب این نگرانی ها، سئوال های پیدا می شوند که آیا واقعا داعش در افغانستان است؟ و آیا این پروژه از بیرون تمویل شده نسخه موفق در افغانستان خواهد بود؟ نقش طالبان در تمویل و تقویت داعش چگونه است و چطور می توان داعشی را با حضور طالبان، پذیرفت؟

در پاسخ این طور باید اذعان کرد که درست است که این پروژه در عراق و سوریه تا حدودی موفق بوده و دنیا فریب آن را خورد و چند سال پی هم، با آن شاخ به شاخ شد؛ ولی شرائط افغانستان با این کشورها متفاوت است. وجود منابع زیرزمینی و پردرآمد نفت در این دو کشور اوضاع را قسمی شکل داده بود که گروه های تروریستی مثل داعش بتوانند بدون نیاز به کمک های بیرون سازمانی کشورهای مشمول در این پروژه، منابع سرشار درآمد مالی برای ادامه نبرد خود با دولت های این کشورها را داشته باشند. تازه طالبان با امکانات وسیع نظامی و در کنترل داشتن افغانستان، اجازه نمی دهند داعشی ظهور کند، الی اینکه، این بار با تغییر پرچم، تلاش صورت گیرد تا چشم های تیزبین به سوی افغانستان، فریب بخورند و تمرکز از موضوع اصلی منحرف شود. موضوع اصلی، جریانی است که تلاش می کند تا آسیای میانه را ببعلد و کار آن را یکسره کند .

داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه، حتی کماکان ادعا می شود که اصلا داعش برای جغرافیای افغانستان نیست و هدف نهایی آن، تصرف آسیای میانه است. پس چگونه ممکن است تا بدون جغرافیا، بدون منابع تمویل و بدون عقبه حمایتی، داعش ظهور کند و طالبان را به چالش بکشد؟

من فکر می کنم که اصل قضیه طوری است که طالب به اشاره صاحبان اصلی خود، کار احیای دوباره، تمویل و زنده سازی داعش را در افغانستان، به عهده گرفته و کماکان بازی های پر از نیرنگ برای فریب دنیا به راه انداخته می شود تا تصور شود که طالب، در تضاد با داعش قرار دارد و تلاش می کند تا با داعش مقابله کند. طالب داعش را می سازد و هسته های انتحاری و حملات تروریستی ای که قرار است در ترکیب داعش گنجانده شود، از هسته های اصلی شبکه حقانی دست چین شده و در قالب داعش، به میدان فرستاده می شوند. اما دلایلی زیادی وجود دارد که داعش نمی تواند به واسطه طالب در درازمدت حمایت شود و دیر یا زود این برنامه خیالی با واقعیت های تلخی مواجه می شود. زیرا بستر لازم برای تداوم این سناریو با تحرکات کشورهای حوزه شانگهای، نمی تواند وجود داشته باشد تا داعش در لایه های آن، شکل بگیرد و قدرت نمایی کند. بلکه طالبی که تلاش کرده تا مدیریت داعش را به عهده بگیرد، خود با چالش های بزرگی مواجه است .

تجربه ثابت کرده که در عقبه شکل گیری هر جریان تندرو زیر نام اسلام که هیچ اثری از اصول اسلامی که "احترام به حقوق بشر" اساس تمام کارها را در آن می تشکیل می دهد در آنها دیده نمی شود، دست های پنهان بیرونی برای رسیدن به مقاصد خاص خودشان بوده است .

پروژه "طالبانیسم" که در ابتدا فکر می شد یک جریان پاک طلبه های مدارس دینی برای تامین امنیت در افغانستان باشد در آخر امر پروژه خطرناک استراتژیکی غرب برای مهار گروه های مجاهدین برآمد و توانست من حیث یک نیروی جاده صاف کن استراتژیک گروه های مجاهدین را که تازه از نبرد با نیروهای شوروی سابق و دولت وقت افغانستان فارغ شده بودند و قدرت را در کابل به دست گرفته بودند عمل کند، زیرا مجاهدین دیگر برای غرب سود یا نفع نداشتند در عوض برای مقاصد بلند مدت غرب و هم پیمانانش مثل ایجاد دولت که بتواند منافع کمپنی های نفتی را تامین کند، یک مانع حساب می شدند. در آن زمان گروه های مجاهدین در درگیری های ذات البینی با هم مصروف بودند. با استفاده از این تاکتیک با شدت گرفتن ناآرامی ها در سوریه و خروج نیروهای امریکایی از خاک عراق، امریکا نیاز داشت تا یک بهانه ظاهرا موجه را برای حضور دوباره در این کشور جست وجو کند. یعنی از ابتدا کشورهای متذکره زیر نقشه غرب بخصوص امریکا بوده است تا برای کسب منافع دراز مدت سرمایه گذاری صورت گیرد. به همین منوال، قرار بود تا افغانستان هم که در شعله آتش جنگ با تروریسم و افراط گرایی می سوزد،

میدان گرمی شود برای نبرد با داعش و دیگر گروه های تروریستی تا امریکا بتواند آن را مبنای اجندای سیاست های هژمونی خود قرار دهد و زمینه جنگ درازمدت دیگر را فراهم کند. جالب این است، حال که امریکا در افغانستان حضور ندارد، چه علاقه ای برای پیشبرد این پروژه وجود دارد تا روی دست گرفته و اجرایی شود؟ در ضمن، سوالی پیش می آید که امریکا چرا می خواهد افغانستان غرق در بحران و بی ثباتی باشد؟

در مجموع تجارب تاریخی نشان می دهند که امریکا، به دلایل ذیل، می خواهد این برنامه ها در اکثر کشورهای دنیا، عملی شود که می توان آنها را از قرار ذیل برشمرد:

اول- اهداف اقتصادی امریکا برای استفاده از منابع زیر زمینی این کشورها: امریکا برای تامین نفت، اورانیوم و دیگر منابع کمیاب طبیعی که منبع اول مورد نیاز این کشور را تامین می کنند ضرورت دارد با این کشورها زیر نام مبارزه با تروریسم وارد معامله شود و در آن حضور پیدا کند. این حضور هر چند ظاهرا پرهزینه است ولی مفاد بر خاسته از آن می تواند حداقل برای چند سال محدود نیازهای اولیه امریکا را از نگاه سوخت، رفوع کند .

دوم- منافع استراتژیکی امریکا در این کشورها: رقابت با قدرت های برتر اقتصادی آسیا به خصوص چین در حال رشد و روسیه نیرومند از لحاظ نظامی و هم هند با پیشرفت سرسام آور اقتصادی می تواند موجب نگرانی جدی امریکا و منافع آن در جهان در آینده باشد. پیمان شانگهای به عنوان

قوی ترین پیمان رقیب ناتو و امریکا آهسته آهسته به چالش عمده ای برای غرب تبدیل می شود. بنابراین برای مقابله و جلوگیری از نفوذ هر چه بیشتر این کشورها امریکا فقط به یک بهانه نیاز دارد آن هم "مبارزه با تروریسم در منطقه و سرکوب گروه های تروریستی" و این هم تاکتیکی است که تا حال در استراتژی های امریکا در نزد افکار جهانیان جا افتاده است .

سوم- به چالش کشیدن کشورهای عضو پیمان شانگهای در محور منطقه ای: این استراتژی که اکنون در سر خط دکترین امریکا قرار گرفته می تواند در آینده چالش زا باشد. خطر رو به رشد تروریسم و افراط گرایی در زیر زرخ چین، روسیه و هند به عنوان قدرت های نیرومند اقتصادی و نظامی که رقیب های اصلی امریکا در منطقه محسوب می شوند، تهدیدهای زیادی را متوجه این کشورها می کند. کشورهای آسیای میانه برای روسیه، ایالت عمدتاً مسلمان نشین سنکیانگ چین و کشمیر تحت اداره هند و پاکستان محورهای اصلی این استراتژی غرب را می سازند. اگر کشورهای متذکره نتوانند جلوی گسترش این پدیده سرطانی را بگیرند این مشکل در آینده می تواند باعث دردهای بزرگ از رهگذر امنیتی برای قدرت های آسیای متذکره شود .

چهارم- منافع کارخانه های اسلحه سازی امریکایی از این جنگ ها: اکثریت سردمداران و گانگرسمین های امریکایی مالکان کارخانه های بزرگ اسلحه و وسایط نظامی هستند. در صورت مشتعل شدن جنگ و شرائط بحران در کشورهای آسیایی، امریکا زیر نام "دموکراسی و حقوق بشر" وارد عمل شده از

یک طرف میدان جنگ را برای منافع خود سوق و اداره می کند و از طرف دیگر بازار این کار خانه های اسلحه سازی گرم می شود؛ در نتیجه سود آن مستقیماً به جیب سیاستمداران و تاجران اسلحه امریکایی می ریزد؛ بنابراین زمینه حضور و گسترش داعش در افغانستان ممکن است. افغانستان از دیرباز به پرورشگاه تروریسم بین المللی تبدیل شده و این فرصت را طالبان مساعد ساخته اند. از نظر گردانندگان پروژه های استخباراتی، هیچ منطقه آسیا مساعدتر از افغانستان برای بازسازی و پرورش داعش و تفکر تکفیری نیست. مسئله دیگری که افغانستان را به میدان رشد دوباره داعش مبدل می کند این است که این کشور مرز مشترک آن با کشورهای آسیای میانه و غرب چین است. اگر روسیه توانست رقیب سنتی اش، امریکا را در خاورمیانه به عقب نشینی مجبور کند، اکنون در آسیای میانه باید حساب پس بدهد. پس نتیجه می گیریم که انتقال جنگ جویان طالبان و ترتیب داعش زیر بیرق متفاوت از جنوب به شمال افغانستان برنامه بزرگی است که از سوی غربی ها طراحی شده و هدف آن ناامن سازی حیات خلوت روسیه و چین است .

اما اینکه چرا در این مقطع زمانی، طالب با تعویض چهره، به داعش مبدل می شود، دلیلی دارد. طالبان داعیه جهانی خلافت اسلامی را در سر نمی پرورانند، پس به درد برنامه آن سوی رود آمو نمی خورند. جایگزینی هم بهتر از داعش که داعیه خلافت بر کل جغرافیای اسلامی را دارد سراغ نداریم، پس داعش باید به شمال و از آنجا به آسیای میانه منتقل شود تا مسکو و پکن تمکین

کنند. در این صورت افغانستان به عنوان تونل اکمالاتی گروه های تندروی اسلامی آسیای میانه مطرح می شود و سال های متمادی بی ثباتی مزمن را تجربه خواهد کرد. داعش در افغانستان، یعنی داعش برای آسیای میانه.

انکشاف اوضاع تا کجا پیش می رود و نتیجه چه می شود؟

در اوایل ماه اکتبر، مقامات ارشد وزارت خارجه و سیا در پایتخت قطر با ملا عبدالحق وثیق، رئیس استخبارات طالبان دیدار کردند. در دوحه به درخواست آمریکایی ها، نمایندگان قطر با ملا محمد یعقوب وزیر دفاع طالبان گفتگوهای مهمی انجام دادند. ملا یعقوب چند روز پیش وارد امارات متحده عربی شد تا در آنجا با فرستادگان عالی رتبه آمریکایی دیدار کند. ملاقات ملا یعقوب با تام وست و مقامات امریکایی، موجب تضمین های برای ماندن طالبان در قدرت و ایجاد پایگاه های اطلاعاتی امریکا در چهار نقطه ی افغانستان شده است. حتی گفته های وجود دارد که مامورین سفارت امریکا در کابل از قبل حضور پیدا کرده اند تا این طرح را به آسانی، اجرایی سازند. حالا سفارت امریکا، به مقرر هدایت این بازی با کارت طالبان، مبدل شده است. قرار معلوم، تحولات دراماتیکی در حال اتفاق افتادن است. امریکا به صورت جدی در حوزه افغانستان بنا به حساسیت موضوع و زمان و جغرافیای خاص این کشور، حضور فعال دارد و با طالبان ارتباط نزدیک ایجاد کرده است. حتی نمایندگان امریکایی ها برای چندین مرتبه به کابل رفته اند و با سران طالبان، دیدارهایی داشته اند. این دیدار پیرامون موضوعات مهمی بوده

که موارد مهم آن را قبلا طی مقاله ی " اجیران سی آی ای از مهمانان خود پذیرایی می کنند" نوشته بودم.

به اساس توافقات قبلی، تفاهم میان طالبان و امریکایی ها به وجود آمده است تا زمینه های همکاری اطلاعاتی و میزبانی نیروهای ویژه سی آی ای در شمال افغانستان توسط طالبان، مساعد شود و پیش بینی ها حاکی از آن است که نیروهای بخش ویژه سی آی ای که مخفف آن، SAD است نیز در شمال افغانستان مستقر شوند و کانتینر های کانکس که امکانات و تسهیلات رهایشی دارد، توسط ملا یعقوب وزیر دفاع طالبان، در آخرین سفر وی، به شمال انتقال داده شده است. در عوض آن، طالبان برای هفت سال در قدرت بیمه شدند و قرار اطلاعات به دست آمده تا بهار سال ۲۰۲۳ افغانستان شاهد یک تحول دیگری خواهد بود که به اساس آن، یک مدل حکومت به اصطلاح فراگیر، تشکیل داده خواهد شد. اعتبار از شروع تشکیل حکومت فراگیر، توافق میان امریکایی ها و طالبان، قابل تطبیق خواهد بود. قرار معلوم و اطلاعات درز کرده، اختلاف میان سران طالبان و شاخه های مربوط آن، بر سر تطبیق این توافق بالا گرفته است. شاخه حقانی که بیشتر در تحت کنترل آی اس آی است، نمی خواهد انحصار استثنایی را در سکان قدرت از دست دهد و کنترل افغانستان را دست بدهد. در حالیکه شاخه قندهار ها با ارتباطات وسیع با امریکایی ها و کشورهای منطقه مانند روس ها و ایرانی ها، تلاش دارند تا انحصار را از دست حقانی ها بیرون ساخته و تغییری

در وضعیت بیاورند. تغییری که منجر به قدرت رسیدن این شاخه و رفع تحریم ها علیه رژیم طالبان شوند.

قرار است برای تطبیق این موافقت نامه، تصفیه حساب های در صفوف طالبان، صورت بگیرد. ابتدا باید شبکه حقانی از قدرت تام الاختیار، خلع قدرت شود و صلاحیت های نا محدود آن، به سایر گروه های طالبان، انتقال داده شود. در قدم دوم، اصلاحات جدی در ساختار طالبان باید بوجود بیاید که بتواند دنیا را برای به رسمیت شناخته شدن این گروه، آماده بسازد و در قدم های بعدی، ایجاد حکومت فراگیر، ترفندی باشد برای نمایش این موضوع که همه ی افغان ها در قدرت حضور دارند و حکومت از تمام مردم افغانستان، تشکیل شده است. اما قرار مطالعه وضع موجود، طالبان با چالش های جدی ای در این خصوص مواجه اند و تطبیق این برنامه، بدون درگیری و حذف ساده ای شبکه حقانی از قدرت ممکن نخواهد بود.

در این میان، نقش مهم آمریکایی ها در این زمینه سازی ها، نحوه ارتباطات با طالبان را تسهیل ساخته و باعث شده حتی چهره های سیاسی منسوخ دیگر مانند حامد کرزی، عبدالله عبدالله، سران سابق و ناراضی طالبان مانند معتصم آغا جان، شامل این روند شوند و بازار گرم ملاقات های خصوصی برای این تغییر وضعیت، صورت بگیرد.

چهره های که با طالبان و امریکایی ها، میانه ی خوبی دارند، توانمندی این را دارند تا به واسطه ای قطر و امارات نقش اساسی را در این بازی، ایفا کنند. در

این سکوها، با مشارکت سیاستمداران اصلی در دوحه، ابوظبی و دبی نمایندگان واشنگتن با موفقیت ارتباطات نقطه به نقطه را با چهره‌های با نفوذ رژیم طالبان توسعه می دهند. به این ترتیب، زمینه برای تطبیق برنامه های بعدی، مساعد می شود و یک کودتا درونی در میان طالبان، این زمینه را با توافقات از قبل تنظیم شده، مساعد خواهد ساخت.

آمریکایی ها در بخش های از افغانستان امروز نه تنها حضور معنا دار دیپلماتیک و اطلاعاتی دارند، بلکه شیوه ارتباطی انتخاب شده توسط توماس وست توانسته، مسیر بازی را به نفع امریکا به واسطه چهره های با نفوذ مانند کرزی و عبدالله، تغییر دهد. حتی گفته شده است که رابطه ملا یعقوب با امارات از طریق حامد کرزی تامین شده است. طالبان به اشاره امریکا به حامد کرزی اجازه دادند تا از حصر خانگی بیرون شود و به دبی و جرمنی سفر کند. هدف این تامین رابطه این است که کرزی از ملا یعقوب حمایت می کند تا در رهبری طالبان قرار گیرد. این حمایت کرزی از ملا یعقوب برای قرار گرفتن در رهبری طالبان، جنگ قدرت میان شاخه های پشتون است و عمق اختلافات را نشان می دهد. در این راستا ملا آغا جان معتصم نیز به مشوره کرزی به کابل برگشته است. وی وظیفه دارد تا با شناختی که از سران قندهاری طالبان دارد، زمینه را برای تشکیل یک حکومت به اصطلاح فراگیر، در کابل از سوی طالبان مساعد سازد. طالبان، به خصوص شاخه قندهاری که با شبکه حقانی اختلافات عمیقی دارد، تلاش می کند به هر صورتی شده، زمینه های شناخت

رسمی رژیم شان را از سوی امریکا و غرب مساعد سازند و بقای خود را در قدرت تضمین کنند. تحرکات اخیر از درون و بیرون از افغانستان، در محور همین اجندا بوده است. جناح قندهاری در رهبری طالبان و واشنگتن امیدوار است در حل مشکل ایجاد یک دولت فراگیر در کابل به موفقیت دست یابند. به همین ملحوظ در این دور مذاکرات بسیار فعال بوده و با حمایت کرزی و سایر سران سابق طالبان، نقش محوری را بازی می کنند. گروه غایب این دور مذاکرات برای اجرایی ساختن این بازی، گروه حقانی است که به حاشیه رانده شده است. گروه حقانی در مذاکرات با آمریکایی ها که بر قندهاری های درانی از جنوب افغانستان، رقبای اصلی حقانی ها - نماینده منافع غلزائی ها، پشتون های شرق افغانستان، تکیه دارند، شرکت نمی کند. با این حال، سراج الدین حقانی توانایی استفاده از زور برای جلوگیری از اجرای توافقات پشت پرده آمریکایی ها، قندهاری ها و مهاجران سیاسی افغان را دارد. حقانی چندین ده هزار شبه نظامی را که از طریق ساختارهای وزارت امور داخله قانونی شده اند و همچنین صدها انتحاری را کنترل می کند. قطعات بدری ۳۱۳، کندک های انتحاری منصوری و صد ها تروریست خارجی که از گروه های چند ملیتی تشکیل شده اند، در ارتباط نزدیک با شبکه حقانی قرار دارند. این شبکه قبلا مسئول اجرایی ساختن طرح پروژه تروریست پروری شمال افغانستان از سوی پاکستان بوده است. هیچ شکی نیست که امریکایی ها از این پروژه بی خبر نبودند. حتی هدف اصلی، ایجاد مزاحمت های امنیتی در شمال افغانستان برای کشور های حوزه شانگهای بوده است. اما حالا چون این

پروژه با واکنش چین و روسیه مواجه شده و امریکایی از سطح احضارات هردو کشور در شمال افغانستان، آگاه شده اند، بنا قاعده بازی تغییر کرده و تلاش می شود تا با طرح نو، بازی به صورت دیگری، ادامه یابد. این بار قرعه بخت به نفع قندهاری ها در حضور کرزی و عبدالله زده شده است. با این کار، تلاش می شود تا سران قندهاری طالبان با توجه به سطح اختلافات شان با شبکه حقانی، تشویق به همکاری شده و سکان قدرت را به دست گیرند. به همین لحاظ در حین دیدار وزیر دفاع طالبان از امارات، عرب ها به اشاره امریکایی ها، تلاش کرده اند تا سران قندهاری را با مشوق های مالی تشویق به ادامه بازی کنند. حتی گفته شده است که امارات هیات طالبان را با مقدار کمک نقدی نوازش کرده است. این کار نشان می دهد که امریکایی ها در تطبیق این برنامه جدی استند و از هر گزینه ای برای موفقیت آن، استفاده خواهند برد. آینده و انکشاف این بازی به صورت مشخص نشان میدهد که طالبان برای فعلا در قدرت بیمه شده اند و برای هفت سال الی ۲۰۳۰، در قدرت خواهند ماند.

فرجام سخن

همانطوریکه گفتیم داعش در افغانستان یک اختراع لفظی است و با آن بازی اطلاعاتی صورت می گیرد. داعش امروز نه آن داعشی است که در سوریه و عراق ظهور کرد و جغرافیای وسیعی را تحت کنترل خود داشت و به یک قدرت عملیاتی و جنگی مبدل شده بود، و نه هم آن طوریکه نشان داده می شود.

طالبان در این بازی نقش تسهیل کننده را دارند و تنها مکلفیت دارند تا جغرافیای شمال را بستر مساعد ظهور و قوام پایه های خلافت داعشی بسازند. داعش امروز با اتکا به توانمندی های خودش به صحنه نمی آید، بل یک دولت تروریستی وظیفه دارد تا بستر مساعد و مناسب ظهور آن را مساعد سازد.

داعش در افغانستان وجود فزینی ندارد و تنها از طریق اعلامیه ها و حملات خودساخته طالبانی قابل درک است. پدیده ی مبهم و غیر وجودی که برای اهداف خاصی طراحی شده و تا زمان خاصی دوام خواهد آورد. داعش در افغانستان، آن داعشی خواهد بود که از ترکیب گروه های تروریستی خارجی در شمال افغانستان شکل گرفته و یک چتر مناسب حمایتی را برای آنها مساعد خواهد ساخت. هنوز که این پدیده مبهم وجود فزینی ندارد، تلاش حامیان آن تنها برای بزرگ نمایی آن در ذهنیت ها است تا بستر مناسب پذیرش آن در آینده های نزدیک مساعد شود.

داعش در افغانستان یک داعش خودساخته، تحت مدیریت پاکستان و به حمایت قوی امریکا و انگلیس خواهد بود. این گروه با وجود آن که هیچ زمینه‌ی برای ظهور نداشت، امروز در لابلای ذهنیت‌ها به یک صورت یک حقیقت نشان داده می‌شود.

داعش در افغانستان در برنامه خواهد داشت تا جغرافیای فراتر از افغانستان را تسخیر کند و یا هم اگر امکانی وجود نداشت، بستر ناآرامی‌ها و حملات تروریستی را در آن مساعد بسازد.

جذب گروه‌های تندرو رادیکال از کشورهای آسیای میانه، جنوب آسیا و غرب آسیا که در ستیزه با دولتهای خود اسنند در سرخط کار داعش قرار دارد. داعش می‌خواهد با سریازی‌گیری از این گروه‌ها از یک طرف، جغرافیای نفوذ و عملیاتی خود را گسترش دهد که در جهت منافع قدرت‌های بزرگ حامی آن قرار دارد و از دیگر، به توان نظامی و محکم صفوف خود پردازد.

هیچ تفاوتی میان طالبان امروز و داعش امروز در افغانستان وجود ندارد. هردو گروه برادر تروریستی‌اند و در نحوه اعمال خشونت و قساوت دست کمی از همدیگر ندارند. تنها وجه افتراق شان بیرق سیاه و سفید شان است. هردو دارای ایدیولوژی تندروانه، موافق به گسترش جغرافیای جهادی و ایجاد یک حاکمیت ظالم و ستمگر‌اند. هردو برای رسیدن به اهداف سیاسی خود هم دین و عقیده و هم خشونت را همزمان به یاری می‌گیرند. هردو بر هیچ کسی جز خودشان رحم نمی‌کنند. هردو در نتیجه برنامه‌های استخبارات

خارجی، برای نا امن سازی منطقه فعالیت دارند و هردو متعصب اند. هردو از یک ریشه آب می خورند و یار و یاور همدیگر اند. هردو تلاش می کنند تا خون بریزند و حاکمیت سیاسی خود را تامین کنند. هردو را قدرت های بزرگ بزرگ نمایی می کنند. هردو منابع مالی فراوانی از جانب قدرت های برگ دریافت میکنند. و بلاخره، هردو در ضدیت با تمدن اسلامی و انسانی قرار دارند و برای بدنام سازی اسلامی، دست و استین برزده اند.

ختم

چهارم ثور ۱۴۰۲

مطابق ۲۴ اپریل ۲۰۲۳

لا إله إلا الله محمد رسول الله

لا إله إلا الله

الله
رسول
محمد